

پنج شان

قسمت فارسی

اثر

نقطه اولی حل شانہ

فهرست

شماره صفحه	اسماء
۷-۱	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
۱۳-۸	= الاءحد الاءحد
۲۲-۱۴	= الاءحد الاءحد
۲۸-۲۲	= الاءحد الاءحد
۳۵-۲۹	= الاءحد الاءحد
۴۴-۳۵	= الاءحد الاءحد
۵۲-۴۴	= الاءحد الاءحد
۶۱-۵۳	= الاءحد الاءحد
۶۸-۶۱	= الاءحد الاءحد
۷۰-۶۹	= الاءحد الاءحد
۷۹-۷۰	= الاءحد الاءحد
۸۸-۸۰	= الاءحد الاءحد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 یا اَلله یا اَلله یا اَلله یا اَلله یا اَلله یا اَلله یا اَلله یا اَلله یا اَلله یا اَلله
 یا مُؤْمِرًا یا مُؤْمِرًا یا مُؤْمِرًا یا مُؤْمِرًا یا مُؤْمِرًا یا مُؤْمِرًا یا مُؤْمِرًا یا مُؤْمِرًا
 علی و اعدا اول بما قد احدث به علمای هر خیر انک کنت بکافر علیما
 و انک کنت علی کافر شر قدریا تسبیح و تقدیر بساط قد سر سکا
 مقنن را ساز آورده است که لم نزل باستقلال استعمال آن
 مقدر خود بوده و لا يزال باسراف احتیاج کینویت ذات مقدر
 خود خواهد بود خلق فرموده کافر شر را لامین شر یا م خود و تخلی فرموده
 بکافر شر لا فرم شر آیات خود حد بلا عدل مراد را ساز آورده است
 که شناسانیده خود را بنظر نفس خود در بیان آنکه هیچ نره از
 ممکنات از اشراق ظهور طلعت ندراد محتجب نمائند و کمالا
 خلقی که عرفان توحید او است و صد گشته و شناور بر او شر ظهور
 او از اول بلا اول ال آخر بلا آخر که در هر ظهور با هم ظاهر و
 در هر بطون بوضوح باهر اقامه توحید خود فرموده در هر شان

جنبی که مبعوث فرموده و اعداد از برابر اعراض حقیقت تخیل خود
 قرار نداده تا آنکه هر یک از راه سیر لایه‌های فرالایه‌های الایه‌های
 بالایه‌های من الایه‌های مستشرق و مستخیر گشته و هر اعراض حقیقت را
 در مطلع بیان ذات عرشف سبوح قرار دهم و هر ما بتحقق با عرشف
 ظهور خود را ما بتحقق باین عرشف فرار داده فاذا هذا کما الاول
 الاخر والظاهر والباطن الی یومئذ ظاهر فرماید مظهر نفس خود
 که او است از بدو ظهور خود که اعراض حقیقت و ما بتحقق با و
 ما بتحقق در هر ظهور است و این است سر قول نقطه فرغان اما النبوی
 فانا و سر حدیث مذکور در شان حجت علیه السلاه من رب السلاه
 بر اینکه فرار از ان نظیر الی بدیع الاول فلینظر الی و منیر یاید فرار
 ان نظیر الی ادم فلینظر الی هذا و کذلک الی آخر مراتب اعراض الحقیقه
 زیرا که ما یقوم الی رسید ظهور الله در انهاست و ان واحد بلا عدد
 بوده و هست متعدد نمیکرد مثل از اثنی عشر فرض نموده اگر چه
 مقدس دهنه بوده از ذکر مشر و لامش اگر بالایه‌های طلوع کند
 یک شمس زیاده نبوده و نسبت و محجب نکند ناظر را اختلاف مظاهر
 اعراض و السنه انهارا و کتب انهارا و آیات انهارا زیرا که ظاهر
 در هر امر واحد بوده و ان امر ذات غیب ازل نبوده بر نسبت
 که لاخر نیز بنفسها بنفسها خلق شده و در هر ظهور سجود ادر قلع
 و در هر بطون بقض او متعین بوده و هست و شبیه نبوده و نسبت

که ذات ازل و کافور قدم لم یزل معسر بوده از عرفان مادود
 خود دهنه بوده از شمار مادون خود و لم یزل غنر بوده از کلمه شرف
 و مستغز از هر شرف از برابر او مکانی نبوده زیرا که مکان خلق اداست
 با مراد نموجد و موصوف بچو هر و مجرد و سادج و کافور و حدود
 نمیکرد زیرا که هر اینها نموجد گشته با مراد است و ادب است که خلق
 فرموده مساوات را بقدرت سخیله خود و ارض را بمسبیت ظاهره
 خود و با اینها را باراده نموده خود لم یزل عالم بجه بهر شرف وجود
 او و قادر بوده بر هر شرف بعد وجود او و متعین بوده بر تناسخ بر شرف
 با استقلال خود و مرتفع بوده با ارتفاع بر هر شرف با استقلال خود و
 اینکه ذکر شرف میشود هر شرف در مرتبه خلق خود در ملک ادب است و او
 معسر بوده از اقتران و متعال بوده از اقتران قریب است بر
 شرف از شمیمیت خود او با و بعید است از بر شرف با اینکه بتصور
 دارد اگر چه هیچ شرف در نیاید که آنچه در امکان و صف ممکن خلق
 ادب است و هر آنچه در امکان نعمت نموجد و صف ادب است سبیل
 از بر هر شرف بر او نبوده و نسبت الایه‌های تجلی فی کل ظهوری
 بمظهر بنفسه اگر اراده عرفان او را در عارف شومر نظیره الله
 و اگر اراده حب او را در مالک شوحب من بظهوره الله را
 و اگر اراده رضای او را در مالک شومر رضای نظیره الله را و اگر
 اراده ماضی او را در بر نفسست مستغنی شومر نظیره الله و

اگر اراده قرب او را در اختیار کنی قرب من بظهور الله را و
 بدانکه جوهر کلام وجود ختام اینجاست و جز این نیست که آنچه از ظاهر
 از عرش حقیقت ظاهر و آنچه الی الله صاعد الی اعراض حقیقت کمتر
 و ثابت و اینجاست حجاب الله مانع اقدس و مرآت الله ارفع ابر
 و ظهور الله اشرف اعلی و بطون همه ضمه اعلی اگر گفته شود که هر وقت
 را بفرماید الله بثمره عرفان خود رسیده و اگر گفته شود که هر ضار
 خود را بمانند علی رضائه حکم بغایت حظ وجود خود رسیده اند
 جود او دان وجوده بنفسه دلیل علی اتقاع وجوده دان وجود آیه
 بماند دلیل علی ارتقاع آیه و تصور نماند که غیر از او ظاهر است یا
 در دن او با هر لا و نفسه لا بعد الا بهر غیر از او آمده و غیر از
 او آخر نخواهد بود و غیر از او ظاهر نموده و در دن او باطن نخواهد بود
 که امر اشرف حقیقت را یک شمت خاک بین که هر نظیر او تجلی گشته
 و اگر غیر او ظاهر در آنها بود چراق بر از سجده او ظاهر نگشته و لا
 ان الله الامم غیر و من بعد و کماله ساجدون -
 بدان که در هر ظهور اول دین کلمه لا اله الا الله بوده و کلمه
 متدونه در هر دین شئون این کلمه مرفعه بوده و مظاهر این کلمه را
 از دل بلا اول الی آخر هر بدان و بدان که این کلمه ستر است
 زیرا که هر شئی از دین حق بیرون نیست یا از اوست یا از نور او که از
 ناپدیدت در نظر نفس بین و اگر از نور است در نظر اثبات مشاهده کنی

و تحقق این در شان بنفس ظاهر در ظهور میشود نظر کنی شمس در آت
 چون مقابل میشود شمس ظهور در آن منکسر میشود آن مرآت را اول
 اثبات در عرف بیان میکنی و در نفس که محجب ماند ظهور نقطه با
 در اد منکسر نمیشود اینجاست که خلق نفر میشود -
 بدان که در این ظهور چونکه ظاهر شد شمس حقیقت که مالک بار و
 نور است اول از اقبه شجره اثبات شد الی یوم نظره الله هر نوع
 که هند شود شأنی است از شئون اثبات قد صمد اللهم علیه نماز
 اهله دستحقه و اول از احتجاب فقر و هر شئون احتجاب الی یوم
 من نظره الله شئون او است قد صمد خذ و اعد منه بما هو مستحق
 خذ عدلک انک انت اعدل الاعلیین و بدانکه این در شجره
 حرازه در بیان در قبضه مالک نمود و یوم من بظهور الله الی
 تو من را جوهر شجره اثبات بین و اول محجب را جوهر شجره فقر و
 در تبعند بنایت اتباع عدد در بیان را الا انک شجره اثبات طاعت
 نموده خدا را در ظهور آخر و نفر اراده نموده که عبادت کند خدا را
 در ظهور اول و اینجاست هر حدیث که در حق بلیس ذکر شده که بعد
 از احتجاب از سجده بدیع اول عرض نمود بظاهر عن الله که گفت
 فرما را عبادت میکنم تو را عبادت که اعد نکرد باشد تو را من را
 و هر آن شجره حقیقت من الله از نفس او بنف بر او بر اینکه نزد است
 میدارم که عبادت کرده خود از آن راه که از آن نموده ام از آن

راه که تجارت میکند و اگر کشف خطا از دیده است شود که راه را
 این فنند مبین زیرا که هیچ نفس نیست که باین خود و خدا عبادت نکند
 او را و لکن از آن راه عبادت میکند که خداوند بخوبی از این جهت
 که نفع فرستد او را از این جهت است که بوم من بظهوره الله دست
 میدارد خداوند خود را که عبادت کرده شود باطاعت او و اگر
 در غایت تقوی باشد در بیان و عبادت کند خدا را باینکه خدا را
 مشا و مشر مشر خواهد بود فاستغذ بالله عن ذلک باین معنی که پناه
 بر ایمان آوردن بجز نظیره الله از عباد که ایمان با او نمایند و
 شجره نفع را فرخ قابل نقطه بیان باین و شجره اثبات را در آن نقطه
 بیان نفع نفع بوده و هست و اثبات متنوع و مرتفع بوده و خواهد بود
 بجای نفع نفع برسد که نفع خود او ضرر نفع شود که ذکر کسم او را کند
 نظر کن در نفع مقابله نقطه فرقان امر در هیچ نفع در سلام ضرر میشود
 بر آنکه آن نفع باشد و حال آنکه هر نفع بیان ابعاد از همان نفع است
 و همچنین بوم من بظهوره الله کسر ضرر نفع شود که نفع نقطه بیان باشد
 و حال نفع در مقابله بظهوره الله ابعاد از این بوده و هست فرق شود
 حق و دقت که یک کلام لا اله الا الله از رو صدق بگوئی و اگر از
 رو صدق گفتی یک نفع بر رو در ارض که تو فریمن نظیره الله نباشد
 نمیکند از رو و الا کلام میگوئی بلا آنکه در کفر مغر از او دکان کن کرد
 طول بل شجره مبین نباشد نه والله نظر کن در آخر ظهور فرقان

که شجره اثبات که ذات حروف سبع در ارض اعلی باشد چگونه
 امر الله در دین خود بوده و هست و علمانی که بر او خود عامر بوده
 نفع در مقابله بوده چنانچه در وقت محکم ظاهر شد اثبات آن
 و نفع آنها و همچنین در بیان خواهد بود الی طور من بظهوره الله
 متبعین حدود زدم که غیر اثبات را که ظلامند و محجب از حدود
 دین خود و اخص در نفع مقابله علمای انسان را که احتجاب آنها
 باین است در دین خود ولی اشتباه در متبعین حدود میشود که اثبات
 از نفع شناس تا آنکه بوم قیامت در نظر اثبات محسوس شده شود
 نه شده در بیان از آنکه حکم نفع و اثبات بعضی در حق بعضی ظاهر
 بسازند تا آنکه اختلاف ظاهر نکردد زیرا که کسر غیر از فرخ نظیره الله
 حجت بر یاد نیست که حکم کند چه بسا عباد که ظاهر نفعند در بوم
 قیامت از اثبات گزند و عیب از عباد که از اثباتند در بوم
 قیامت از نفع کردند فلا تطهرن الا اختلاف بینکم و انتم فرستة الله
 تسکون و در هر شب در روز فوزه مرتبه بگو لا اله الا الله حقا
 حقا و اگر الا مالانهایه گوئی و حید یک ذات مقدس زبانه مبره
 و نیست زیرا که در اسماو غیر مسخر ظاهر نمیدانند که میگویی هیچ
 شمشیرت الا شمس سماو اگر بالانهایه بگوئی رسم همین یک شمشیرت
 و همچنین در شمس حقیقت مشاهده نما ولی درجات توحید را در جات
 اسماو وصفات ملاحظه کن که در نفعها و نفع حق نفع اذن نفع بوده
 و هست وان الی الله العصیر

بسم الله الا وهما لا وهما
 ترفع وتمنح بساطه قدس
 حرقوه مرا سزاوار بوده دست که لم نزل در علو تمنع ذات
 مقدس خود به بلا شبهه ولا عدل ولا نزال در سوار تمنع نفس
 مقدس خود خواهد بود بلا کفود لا شمال نشاخته ادرا بهیچ شرفی
 شناختن دستا شرف نموده ادرا بهیچ شرف شرف نمودن چگونه
 ذکر شاه ادرا در عرصه ممکنات چگونه بعد از آنکه کار را لا مخ
 شرف قدرت استطلعه خود خلق فرموده و لا عن شرفه قائم داشته
 تا آنکه کار بندیده خود توحید استخرج و با یکدیگر خدا ابد استغز
 کردند لم نزل هر سلاطین ملکوت اولیات و آفریات و ظاہریا
 و باطنیات مستعبد بوده ادرا دستعبد بوده ذکر ادرا دستغز
 بوده بنما و لا نزال هر ملائکین جبروت بر ایات و غایات
 و نهایت و لا نهایت مستعبد بوده ادرا دستقدس بوده در
 مقدس ادرا دستعرب بوده بسواد دستشفق بوده از عدل
 او دستشرف بوده از فضل او و بهیچ ذره نموده و تحول بود
 الا آنکه عابد بوده ادرا و ساجد بوده ذات ادرا و ذکر بوده
 محامد ادرا و شکر بوده نعمه ادرا و شکر بوده مراد با استحقاق
 تصرف و بعد از آنکه کار را عارف فرمید باینکه شاه مادیان او

لا ین بساط قدس او نموده و نیت و نعمت ماسوا را سزاوار تمنح
 قدس او نموده و شکر بود حمد بلا شکر مراد از اول لا اول الاله
 و شکر که بلا شکر مراد از اول لا اول الاله
 لا آخر جمله برگزند سموات سبع را از ظهورات قدس سلطان و عبادت
 او و ارض و ما علیها را از بدایع ظهورات تجلیات ملک غرض
 او و ما بینها را با شرافات متلاشحات متعشحات متجلیات متعصا
 متطارات مطالع قدس محمد خا و قرار داده در هر ذره از توحید
 خود که کار بی کلمه لا اله الا اله مستوعده گشته در بفرغی مستعل در
 نظرات اثبات اثبات مستعده گشته فلا شمدنه و کار شرفی تک الیله
 قدر لغت و استعبدت و استعبدت و استعبدت و استعبدت
 دستغزت دستکبرت دستکلمت دستقدرت دستتجودت و
 استسلطت دستفضلت دستملکت دستغوت دستطزیت ما
 فیها و علیها من سکان جبروت الالهوت و عباد قدس الملکوت بان
 لا اله الا هو الفرد التبع القیوم مقرون فرموده ذکر نظر نفس خود
 هر ظهور بد که نفس مقدس خود تا آنکه بهیچ ذره از علانید توحید او
 محبت یکشته و از مسلک بواطن مستعبد بمنبع ظاهر گشته
 و از موهومیات نفسیه خود منقطع گشته و کار شرف را حقیقت علی
 ما تبلی الله له بیشاد گشته بد آنکه کلمه ثانی مرات کلا اول است
 و از اول لا اول الاله آخر عشر اول کلمه ثانی بهیچ و تمنح بوده و
 که این عشر مستعد در د شد از اشد عشر سماء فرض نموده که اگر الاله

طلوع نماید یک شمس زباده نبوده و نیت و اگر الا نماید غروب نماید
 یک شمس زباده نبوده و متحول بود زیرا که اگر ظاهر در اعراض متعدد
 گردد چگونه دلیر بر وحدانیت کند خود خویش شد که بدل برنگ
 اول باشد تعالی اله عن ذلک علوا علیا و اینکه مشاهده میشود که در
 هر ظهوری با هم ظاهر و بصرف ظاهر این حدود ملکیه عشرت نیست نه
 ظاهر در عشرت زیرا که از یوم الاول الاخر الاخر شبهه نبوده و
 نیست که اعراض تبدیل میگردد در هر ظهور کفیشاء اله و لیکن
 ناظر بر حقیقت دستر فد علی ساط و وحدانیت دستر نظرات
 وحدانیت دستر نظرات ارق از لیت و سنج بطلع ابدیت در
 مستکر نظرات فردانیت نظر نموده و نینماید الا بظاهر در
 اعراض و باینکه فراتر از ارتفاع اعراض را ظاهر نماید تا
 آنکه سبب گردد از برار ارتفاع ظاهر در آنها -

و بدانکه خداوند عالم جبر و غیر مقرون فرمود ذکر من نظیر الله
 جبر و علاقه در ارتفع دستر شأن را بذكر توحید خود مقبول
 نشد و نمیشود زیرا هیچ نفس کلمه توحید الا باقرار آنکه او بوده از اول
 لا اول الا اخر الا اخر نظر اله و مرانه و دلیر اله و آیات و ناقص اله
 فراسا اله الحس و بدانکه هیچ نفس در خداوند عالم جبر و غیر شک کنه
 و متحول کرد و اینکه شنیده عده اوئان نه اینست که اوئان را
 دست مقدس آهر قرار دله باشند بر اینها متعرب بوده اند

اله شد آنکه سکان هر ظهور بر باد لاه آن متفرند اله العلی
 که عند اله ممنوع شد و مسئول لاجبر ان بوده که فرجیت امر اله
 آنکه در ظهور آخر محتجب مانده و بما قدر فر ظهور الاول مستحک شده
 از این جهت ممنوع شده چنانچه سکان هر ظهور قبل بالنسبه ظهور
 بعد هر گاه داخل در ظهور بعد شوند حال ایشان همین حال را دار
 اگر چه با علی زده نفور در دین خود رسیده باشند که عبادت آنها
 لدون اله خواهد بود زیرا که عبادة اله محقق نمیشود الا کلمه توحید
 و کلمه توحید ثابت نمیکردد الا بذكر رسول و از اینجا یک ظاهر در هر
 باطن کلمه اولی است و هیئت قدر که محتجب از او ماندند لدون اله میشوند
 و نظر کن هر ما علی الارض را بدین نوع مشاهده کن و بحول اله و قوته
 عبادت کن خدا را در بیان که غیران لدون اله شده و مستعید
 باشد در بیان از خداوند عالم جبر و غیر که یوم من نظیر الله لدون
 اله نشود که میشود نفس اولت عبادة اله باشد و عبادت ثابت
 عبادت اوئان بلکه امر اذق از اینست زیرا که ذکر که شنید من
 نظیر اله ظاهر شده و قدر نفس محتجب ماندر حال تو شد حال
 سکان ظهور قبیر را دارد چه آنکه سلطان انظور باشد از
 خلق انظور بعد از آنکه از اول عورت الی آخره عبادت کرده خدا
 خود جبر از لب بصر تبدیل شود زیرا که غیر اله بصورت سنج
 و نیت و جبر اجتناب نیست اصحاب الا از نقطه بیان که هر دو نوع

باو محقق شده حال تصور کنی چگونه است حال تو در مبتدیان وقت خود
 در ایجاد وقت کنی که در موارد دیگر اجزاء و نیز است در اینجا اگر
 مخوف شدی هر چه بود و تصور کنی که اعمال هر خلق عند نظر
 الهی شایسته از بر او بوده یا هست بیک یا هر قبول میگردد و بیک
 لاکه فانی و یک بلی او بر کار اعمال هر نفس عند الهی عظمت بوده و هست
 از اعمال کاهش از اول تا اول الی آخر و همچنین در ظاهر فکر
 کنی در ظهور رسول الهی که بعد از ظهور عیسی از مری و طول سنین منین
 که لایق بود که من علی الارض که با تجرید مؤمن شدند و قدر که صاف
 او آمد که محمد رسول الهی باشد هفت سال در حجره که مخدومت
 بود باینکه کار او را بخواهند و کسی نبود که او را بشناسد تا آنکه
 خداوند عالم نصرت فرمود او را بقدرت خود و در این امر ثابت فرمود
 بهشیت خود و حجت او را باینکه نازل فرمود که کار او را عاقل
 باشند و عدد غریب صبر فرمود در حق ایشان بعد که ما علی الارض
 مدینه بنی خالص حق کردند و بعد که ظاهر فرمود صاحب از
 نظر کنی در فایع ظهور و مستصبر شو عدد سلاطین سکان ظهور
 قهر خیزند که نتواند حصار نمود و باز وقت که ظاهر شد مشایخ
 کنی که چگونه بر او گذشت و الا آن که کار وجود از اول تا اول الی
 آخر از تو چند بسوزد و از بر او عالمند بسوزد و هر خود
 باو غیبه را مقرر او را در جایی قرار دهی که یک نفس فرزند او در محضر او

حاضر شیت که با وجود دیگر از مقصود خود محجب این را در نظر
 خود قرار دهی بعد بیوم من بظهور الله شد از نشود بعد از آنکه
 مشاهده نمود آیات بیانات در نزد او شک کنی و صبر کنی که تو
 مؤمنزاد و ایمانی که بنقطه بیان دار در محجب همان و در بر از آن
 سجده کنی بنی بر الهی و نصرت کنی بنی حق را و همچنین بعد از ظهور
 من بظهور الهی تا انانیه نزد هر ظهور استبر سو که در ظهور قهرمان
 که لدون الهی بشوید و در هر شب در روز فوزه مرتبه کلمه توحید و
 ذکر مقربانه با در اینخوان و اگر محجب مانع مستعدا بر تو هست هر که
 خداوند حکم فرموده از عدد سلام اگر توانی و الا را آنچه ظاهر عالم
 شده و اگر فراموش کنی شریک تو نبوده و نیست و قصار از آن
 کنی که خداوند عالم چه نکره و غرق در غم بوده از هر شریک مستغفر
 خواهد بود از کاهش و بی که مستغفر بوده از بسوزد بکنه ذات
 خود و ادبست غمزه بر در اول و آخر و مستغفر علی در ظاهر و باطن
 که عبادت میکنند او را و بخوانند او را و سجود میکنند از بر او
 و ذکرند او را و منقطع هستند بسوزد در هر شان و بسجده
 او را و تقدسند او را و لایق قصد فرشته
 الا الهی و انما الهی بساجد است

بسم الله الواحد الاحد
 حرقوم را سزاوار بوده و هست که لم یزل به ارتفاع امتناع ذات
 مقدس خود بوده و لایزال باستقلال استقلال ذات مقدس خود
 خواهد بود خلق فرموده هر اشیاء را لافتر بشر بقدرت مستطیل
 خود و تجلی فرموده لافتر بشر بقدرت مشیت منته خود که انوان
 که شاه گوید ذات مقدس او را و حال آنکه شاه گرفته کار بشر را بر
 خلق کار بشر با اینکه لافتر بشر با خود جسد فرموده و شیبته از برای
 بشر نموده الا که در او در مطالع امر او و حکم او در مشارق در کرد
 که انوان که از عبادت او قدرش خوف کرد و حال آنکه کار بشر
 بشیبت ان منوجه و در جبه او مشیر بوده و هستند اگر چه خود
 بنف مشیر نموده و لذو البصر اللطیف یدرک ذلک زیرا که
 از خلق لا اول الی خلق لا آخر کار اله و ماله و الی الله گویان بوده
 و هستند در هر شان انهم میخوانند و میکنند از برای ظهورات قدر
 او اراده نموده و مینمایند اگر چه خود محتجب بوده و هستند و بنا بر
 بکلیت عابند ذات مقدس او را و جزو بیخوبیت ساجدند نفس
 مقدس او را و وجه کجی بریت و مجربودیت و سازج بر جودیت

و کار و بکار فوریت از اول لا اول الی اخر لا اخر در هر ملکوت
 و جودت بواطن جاد و سجاد بوده و مجاد و حاد خواهند بود
 آنکه کار از کار و از شاه کار منقطع و باد بنیاء او نفس او مشرق
 کار سر مستند بر آنکه کار و کار و مستند از امتناع بوده و بنا
 بر مشیت ادلیه که خلق فرموده او را لافتر بشر بقدرت خود و تجلی
 فرموده با نفس او بهر بشر در رتبه او و از برای او اول لا اول و
 اخر لا اخر مقدر فرموده تا آنکه دلیر باشد بر ارتفاع قدرت او
 و امتناع مشیت او و شتر او را از اول لا اول و اخر لا اخر
 طلوع شمس قرار داده و هر ظهور را شتر طلوع مقدر فرموده تا
 آنکه مشرقین از ظهور اول از ظهور اخر محتجب نمائند و اگر مکن باشد
 که نفس از خلق اول بلا اول باقی باشد تا خلق اخر بلا اخر بهمان
 نبر که در اول لا اول مستعد بوده خدا را و مستعد بوده او را در
 اخر لا اخر بعین اول لا اول مشاهده نماید تا آنکه هر فرات نقطه
 و عدد از لیه ساز کردند و بر مطلع نفس و جسد تنصیر و سکان
 هیچ ظهور در ظهور اخر محتجب نمائند و روح کار عالم اکبر را
 نیز مشیت قرار دهم که کار باو فایند و او بنفسه باله و از
 بر او اخر از لجه بصیرت قیامت مالا نهایت قرار داده آنچه در
 مقدر و حکم فرموده بطور است آن در ظهور بعد آخرت تا آنکه
 متابعین اسفار لانهایات از شوق سیر خود مستقیم نکشته و در

ولا يزال بما يمكن من الاسكان سبحان عرفان وحب خود در جاء
 عرفان بعد و خوف از چون عرفان تسایر بوده در مهر ملک
 سهر خود تجلی آن شمس اولیه سنجع مشاهده نموده بر زره تراب آسم
 دار ز رات گذشته در افق قدس ذکر رب الارباب ذات غفلت
 سموات وارض و با بنهار اعاد گذشته و کهر معارف خود در آرز
 در وجود تمیضات سازجیات جوهریه و کافوریات مجرده مشاهده
 تا آنکه از مقید یقین محجوب گشته و از آنجا نیکه عرفان ذات غمبار
 متعین بوده و خداوند عالم جبر و غمرا تقصیر کرده کاه را زیرا که امکان آن
 در مکنز غیر مکنز و کهر اشیاء را از اول لا اولی الا آخر لا آخر تکلف
 فرموده بمعرفت شمس حقیقت که مرآت ذات اوست و مشیت الیه
 که عرش ظهور اوست و قبول فرموده از کهر شمس بمعرفت او از مرتبت
 خود و از محبت او محبت خود و از رضای او رضای خود و از تقاضای
 او بطهارت خود و از طاعت او بطاعت خود و از برابری او در مقام
 مقدر فرموده مقام غیب که در او دیده نمیشود الا او در مقام ظهور که
 در او دیده نمیشود الا شمس اولیه او و از مقام را خلق آن مقام قرار
 داده و آن مقام را عالم اسماء و صفات حکم فرموده از برای
 جبار که سازند در هیچ اشغال و طماطم هم اجلال که حرکت ایشان
 باله بوده و سکون ایشان باله و اول ایشان باله و اخیر ایشان
 باله و ظاهر ایشان باله و باطن ایشان باله و اگر نیستند الا الله

در ارجح نیستند الا الله مشاهده مینمایند غیب را در ظاهر
 ظاهر بشهر عباد که ذکر مشیت اولیه را در ظاهر ظاهر مشاهده
 مینمایند اگر یکی از آنها در زمان من بظهوره الله باشد و خواهد
 اذن دهد او را بر سوال مینماید فاشهره الله ربک عماد است
 فانما کننا لمحییین و اگر خواب جواب فرماید او را مینماید فاشمع
 لما یوحی الیک من عند الله انه لا اله الا انما خیر المحییین و از آنجا که
 رضوان حقیقت بر ذرات وجود طالع میشود الا بعرفان نیز نوع
 ظهور و با یقین نیز نوع بطون از این سبب است که در سکان
 ظهور قهر چونکه خلق در عالم حد توقف بوده و ایشان را بهره از
 ظهور محبت است نموده اعراض ظهور این علم مکنون مخزون را از سکان
 بر ظهور مرفوع داشته الا از شاه الله و از آنجا نیکه در ظهور
 نقطه فرقیه عمر این عالم از بدیع اول در یازده الف بقایب است
 رتبه از آنرا نقطه فرقان بر جهره کهر ممکنات ظاهر فرموده و آن
 ظاهر ظاهر قران است اگر که غیب غیب ان عرش را عاف گشته
 چنانچه اول فرموده است تقصیر این قبصر عزت بوده چنانچه در حد
 معرفت موصوف ان معرفت بالنورانیة معرفه الله و معرفه الله
 معرفت و سکان ظهور فرقان را با این ظهورات تمیز تربیت فرموده
 تا آنکه در یوم قیامت کهر محرب خود را شناخته و در جهره شمس
 حقیقت غیر الله را مشاهده نموده و حمد خدا را که کهر سکان ظهور

فزقان از تصور مجتنب بوده و کما بعد در است مشرقه در این خود
 از جوهر جواهر الاصله که کما شتر باو میشود مجتنب بوده الا اولاد
 مسدوده که از کلمات نظر باطن باطن اشارات استدرک نموده و
 بیکت آنها در عرصه این ظهور قدم گذاشته و ندانند انرا انما الله
 الا اننا را بجان نوآد و کینونیت خود شنیده و مستوحشتر گشته اگر
 کما استدرک کلمات ان نظرا باطن باطن را نموده امر در مشافهت
 عن الله افکار مکن نموده و باغواء الله استخیر گشته و در از انجا که
 حجت خداوند در هر شان بر کما مکنات نام و بالغ بوده و
 متعالی و کما نموده هیچ ذره را محترم نموده و نسبت بر تخصیص نمود
 این نوع معرفت مرتفع و دلالت متقع و این معرفت سخن من
 بطوره الله بوده و هست و غیر او را سزاوار نموده و نسبت و اگر
 در دون ادن جا بر گردد بشتر تجلی در شمرات است نه بکینونیت
 نابته و چنین این ظهور ترقی نماید که در آفرین اولاد و اسما و صفات
 در باطن باطن ذکر ظاهر ظاهر را مشاهده نمایند و کما اینها
 عکوسات در مراتب است از بر استعداد بوم ظهور لبه که در
 عین ظهور کما علی الارض این نظر ناظر در چهره شمر حقیقت بسیار
 آنزل متوجه و ناظر و این بجهت رتبه غیب شمر حقیقت و جهت
 اعلای مطلع شمر از نسبت کما صنف دعوات و مناجات ظهور است
 از این بحر و کما بدایع حکایات و اشارات رشوات است (از این طوطی)

و اول من نقطه بیان سائر در این بحر بوده و ناظر در این بحر
 از این جهت بوده که مشرف باین شرافت گشته و مطرز باین دریاست
 که اگر غیر از این جهت ناظر بود چگونه توانست از شجره اننا الله الله
 الا اننا قهر کما وجود ثمرات ظهور را مشاهده نماید و اگر بر این نظر
 لطیف و منبع رفیع کما سکان بیان مترجم گشته بر ما علی الارض
 بعد در بوم ظهور الله مستوحشتر از کلمات ان گشته و حقیقت
 ناظر بوده و بطور است او مستشرق و مستدرک گشته و بدانکه او در
 هر ظهور سر قائم مقام ذات غیب از دل بجهت است اگر مالانها
 مر ایا در تقار او واقع شود و حکم رسالت فرماید رسالت
 و اگر مالانها مر ایا مقابله گشته و حکم ولایت فرماید اولیا هستند
 و اگر مالانها مر ایا مقابله کردند و حکم تقابست فرماید نقیبت
 و اگر مالانها مر ایا مقابله کردند و حکم نجابت فرماید نجیبت
 و همچنین در هر قسم خیر سر عدت را جا بر کن که خولیه بحر حکم
 او میگردد و نسبت کما اشیاء با نسبت واحد بوده و هست
 امر خود را که در هر شتر گذارد مرتفع میگردد و نیز خود را در هر شتر
 که گذارد نازل میگردد سواد آنکه ان شتر از اعلای خلق باشد یا از
 ادن و آنچه در کما نظرات مر بجز از ارتفاع و انزال علت
 همین بجهت نظر نموده در ظهور نقطه قهر ام خود را در اعلای تیرگی
 که رتبه نشان است که هست و حال آنکه ان بوم که ام خود را

که داشت کسران اسان را نمیشناخت و امر در نظر کنیز در اسلام
 که هیچ نفس هست که او را نشناسد و خوف باون نباشد و قبحه رفعه
 او را مینور در ارض نجف که شترانهای که در زبان او در است او
 را قدر نمیشدند چگونه ساجدند نزد باب او و کسر سلاطین بود
 نزد باب او و قهر و کاه سلاطین بقیام بین یدر او متعزز هستند
 اینست ثمره امر شجره حقیقت در اشرف خلق و اینقدر که مشاهد
 میکند از جهت حجاب خلق است و الا استحقاق دارد در امر او بر آنکه
 هر شتر در نظر او مستظر گردند و هر قدر که نشد از حجاب خلق بود
 نه از استحقاق امر اینکه در اشرف خلق در دادنا خلق که در طعن
 باشد نظر کنیز او خود را گذارده ببت الله شده و سالی بفتاد
 بنزای نفس در حول ان طواف میکنند و این از جهت حجب خلق است
 و الا لایق است امر او را که هر با علی الارض در نظر او مستظر شوند
 و هر قدر که نشد از جهت حجاب خلق است نه دادن استحقاق امر شتر
 ندوم با علی دادنی که با اینها را خود در کنیز در هر طور بهیست
 حرکت نمائی و نظر اول ظهور نمائی و بعد این را اوقت قرار دیگر
 که ظهور آخر باشد که ارتفاع ظهور اول در بدنه ظهور آخر است این
 جهت اصلا مشیت که امر او امر الله و نه او نه الله و کاه مصلحتند
 معرفت او و حجب او و سیر در لجه اسما و اشمال اگر توانند
 و اگر نتوانند خداوند چه دانائی در مقام دیگر از برابر او قرار داد

که مقام ظاهرا جهت در رسم ان مقام شمس حقیقت و اول خلق
 و مشیت لولیه و شمس رزل و سازج اول ابداع و کافور اول
 اختراع و اشمال اینم نوع کلمات معنیه مرتفعه و طلاق میشود
 و این مقام است که ذکر اقران عبودیت هر نظر ظهور میشود
 از کلمه لا اله الا الله اگر کسر در ان بحر نتواند ساکک کرد در این
 بحر ساکک شود و از برابر من بظهور الله خداوند اینم دو
 مقام را فرض فرموده بر کاه ممکنات اول قبول نیست الا شمس
 و ثانی ثابت نیست الا بادل و اینست که از اول لا اول
 الا اخر الا اخر اصدر کلیدین شهادتین بوده زیرا که ما دون شهادتین
 مستحق است با هر کلمه اخر چه امر او در اعلی مراتب خلق باشد
 حراول چه در نه مراتب خلق مشربیت و ذکر با شراول انتم
 را که اگر سازد در بحر اسما بهتر او را مشیت اولیه مینیز داکر
 سازد در بحر اول خلق بهتر اول من امن به مینیز و بدان که او
 لمیزل هر بوده و هست و هر صاحب عزیزی که در بیان باشد باو
 عزیز شده و هر صاحب علم که در بیان علیم باشد باو صاحب
 علم شده و هر صاحب قدرتی که در بیان قدر شده باو قدر
 شده و هر ذی سلطنتی که در بیان سلطنت باشد باو سلطنت
 و هر صاحب جلالی که در بیان جللی باشد باو جللی شده و
 ذکر کنیز او را در هر شب در روز عدد باب زیرا که از اول ظهور او

تا ارتفاع کله وجود را بغیر از این عدد با شراق شوارق نور صبح
 مشرق نداشته قدر اللهم صدر علی اول من آمن بک ثم یجتک ثم
 بنظر نفسک بکفر خیر قد احدث به علما انک کننت بکثر علما
 و انک کننت علی کله شرفا

بسم الله الاحیر الاحیر
 تسبیح و تقدیر حقیم
 سزاوار بجه دست که لم نزل بهت رفاع استماع ذات مقدس خود
 به ولا یزال باستقلال استجلال ذات مقدس خود خواهد بود
 شناخته در احق شناختن هیچ شرف و بزرگتیده حق پرستند
 هیچ چون شرف و جقدر متعالی است علو او که علائین سموات ارض
 سجاد بوده اند او را و جقدر متساوی است به او که کله بر این
 سموات و ارض عباد بوده اند او را که را توان که شایان گوید
 او را و حال انکه وجود او بنفخه دیدار است بر علو قدرت او و جو
 عظمت او و در آن توان که ذاکر نباشد مراد او و حال انکه شیت او
 بنفخه ذاکر اند او را باینکه او بوده منفرد در تقدیر بهاء و متعاهد

در سما و سینا و مقصد در عرش اسما و تمجد در کس نشاء حمد مراد را
 لایق که کله ذات را لا شرف با مر خود ابراج فرموده و شکر او را
 سزاوار که کله ممکنات را لا عن شرف قائم فرموده متعالی است
 قدر و عدت او از عرفان هر ذاعرفان و متعالی است طراز و مجز
 او از نشاء هر ذانشاء کله شایان خلائق در زدنش او نفس او را لا شرف
 بوده دست و کله عرفان موجودات نزد عرفان او کنده خود را
 ظلال بوده دست او کله شرف را که در زمیست هر آوره و با انک
 حدودش ایش از ذات قدم خود را با ایش شناسانیده در فقاوت
 تجلی ذات بقا خود را جلوه گرفته فرموده در کینونیات عجز کله
 قدرت را جار فرشته در ذاتیات ابقا کله وجود تجلیات
 مستغنیه خود را آشکار فرموده کله وجود از اول لا اول الا آخر
 لا آخر بین کاف و نون قول او مکنون و کله موجود از اول بلا اول
 الا آخر بلا آخر در طلع نقطه در بطن نون مستطیر حمد مراد از اول
 لا اول بحدی که لایق نیست هیچ شرف دون او را دست حق نیست هیچ شرف
 او و شکر بلا شرف مراد او را شکر که شرفی است ذات او با استغنا
 ذات او و لایق است بساط قدر استماع ارتفاع او چونکه کله را
 از بر خط عرفان خود و نصیب و عدان خود خلق فرموده و این
 مغفرت در تنبیه امکان لایکنه و در مراتب انکوان غیر متکون بوده دست
 و طغاه فرموده از خلق خود مرآت را که دلالت کند بر الهیت او

و آخرت او و ظاهریت او و باطنیت او و او را مشیت خود فرار
 زیرا که خود هسته الاشیخ او خود هسته و آنچه او خود هسته ظاهر نشد الا
 دو خود هسته زیرا که در اینج مرآت دیده نمیشود الا ذات اقدس او
 و نفس منع او و گفته از رفع او و ظهور او و اینج مرآت را از اول
 لا اول در هر ظهور با هم ظاهر و در هر بطون با عکس ظاهر فرموده
 فرمود اگر کویم از اول لا اول بعد کاشتر اینج مرآت ظاهر شده
 و خلق او با کیفیتش و اله نموده هر آنکه او اجزا از اینج بوده و خواص
 بود زیرا که عدد کاشتر خلق است در ملک او چگونه تواند دلیر شود
 بر علو عظمت او و سمو قدسیت او و ظهور او از دوره بدیع نظرات است
 از ظهورات لانهای او که توان که تحقیق نماید ظهورات قوی تحقیق
 و تجلیات مطلع صدانیت را زیرا که در نزد تصور هر شش شینیت او با
 مخلوق بوده چگونه تواند دلیر او گردد و حال آنکه سابق بوده وجود
 او را و کاشتر آنچه تجلی فرموده از اول لا اول الی امروز ظاهر در یک
 عوشر بوده و هست و اگر کمان او کاشتر از اول لا اول الی امروز ظاهر
 کردند مرآت هستند نزد وحدانیت او و در کاشتر دیده نمیشود الا اله
 و عدده و حده لا شریک له و اگر کویم الی آخر لا آخر بعد کاشتر ذات از
 برابر او ظهور خواهد بود تعدید نموده ام ظهورات او با عدده کاشتر و کاشتر
 توان که ذکر اینج حد را در محضر قدس لا حد نمود و اگر کاشتر با اینج
 ظهورات بعدی بشهر را با کویم ظهورات قبله در یک ظهور ظاهر

و کاشتر اینج انالته از قبر ذات غیب ازل مستظن که کاشتر
 دیده نمیشود الا او و کاشتر با او در ظاهر یک مرآت مستقر میگردد
 زیرا که در کاشتر دیده نمیشود الا واحد بلا عدد و کاشتر بلند بر
 آن واحد که مرآت غیب ازل بجهت و هست در هر ظهور مرآت که
 در آن ظهور با علی ذروه آن ظهور رسند کاشتر تجلیات آن شجره ظهور
 بوده و اذن کاشتر خلق را که خود را مرآت صاف نمهند از برای
 یوم طلوع من بظلمه الله که کاشتر از قبر او بند او نفس خود
 نفس خود را مستشرق بشوارق شمس ازل بوده و در ظاهر او مستظن
 بر قدسیت او بوده و دلالت است که کاشتر با اینج نوع کمال مترقی و با
 نوع جاه مرتبه گردند زیرا که هست که صعب گردد بر توام که چگونه
 میشود در یک ظهور مرآت متعدد شمر گردند علی الله نظر نموده در
 ظهورات قبر که از اول لا اول الی امروز جعفر از مرآت با شمر بوده
 و الی آخر لا آخر جعفر مرآت با شمر خواهد بود که کاشتر در بین بدر آن
 امکنه عدد خود در مقام واحد بوده هستند و عند الله ما شمرند
 ماسیانه شمر حال بوده و هست در هر ظهور آنچه که ناطق بوده و
 هست داعی الی انظورت که مرآت است که حکایت میکند از علو
 ظاهر در آن ظهور و علو با هر در آن ظهور و کاشتر با اینج شش در هر
 ظهور داعی بسور او نبه هستند و متنوع بوده و هست که کاشتر
 او ظاهر گردند و بعد از آنکه عارف شمر با اینج فرود کمال و عز

اجلال بدانکه محبوب داشته محبوب لم یزل بر اینکه بالانهایه لایا
 مشرق در ظهر مرآت خود مشاهده فرماید زیرا که هر قدر مرتفع شوند
 مرایا بهائی است از برابر مرآت اول و هر قدر متعین شوند ظهور است
 علانی است از برابر مرآت لم یزل نظر نموده امروز در ظهور شجره قائم
 که آنچه در او است از خیر دلیر است بر ارتفاع نقطه آن و همچنین در
 از اول ظهور بیان الی یوم من بظهور الله آنچه در بیان مرتفع شوند
 دلیر است بر ارتفاع نقطه و صداقت و مطلع صبح از لیت چه
 محبوب داشته و میدارد خداوند که در هر ظهور مرایا به صافیه مستحکم
 شوند از شجره حقیقت نه این است که آنها بکنینو نیاتما بلا شیت اولیه
 مستشرق باشند که اگر بودند قبر از ظهور مستنطق بودند و همچنین
 که بعد از ظهور مستنطقند با علانایه خود و ابرضیا و بارز
 خود دلیر است که بمشیت اولیه منجلی گشته و با شرافات ظهور او
 مستحکم آمده و کار در نزد او قائمند با مراد در اجنه بسواد و
 بنطقند مجداد و مستنطقند در ظهور او نظر نموده در ظهور فرقان
 که حرف نای چند کلمات متعده مرتفع نسبت بذات تقدیر خود
 داده با وجود آنکه خلق او بقول رسول الله بجه و همچنین در هر ظهور
 اگر بالانهایه مشر این مرآت ظاهر گردد که مخلوقند بان شیت
 اولیه و نااطفند از آن طلعت از لیه جقدر محبوب است نزد محبوب
 لم یزل که هر سخنان بیان با این نوع ظهورات مستشرقه مستغرق گشته د

لم یزل دلایزال بنام محبوب خود مستشرق بر آمده و گویا دیده میشود
 که مرایا به ششتره در قیامت اخر ظاهر گردد که هر در ظاهر نظیره
 اله عباد و سجاد ذات لم یزل بوده و باشد و کهر مرآت است افنده
 خود شام محبوب خود را برسان عابر سازند و ایشان ادلایه بود
 و هستند که در ایشان دیده نمیشود الا من بظهور الله نمیخواهند
 الا آنچه او خواسته در آن نینمایند الا آنچه او اراده نموده و تقدیر
 نینمایند الا آنچه او تقدیر فرموده و قضا نینمایند الا آنچه او قضا
 فرموده و اذن نمیدهند الا آنچه او اذن فرموده و مؤجر نمیدارند
 الا آنچه او مؤجر فرموده و مکتب نمیدارند الا آنچه او مکتب فرموده است
 که مرایا افنده ایشان مشر بلور بوده دست در تقاضای شمس سما
 دیشند بلورات تقاضای شمس حقیقت که علی ما تحوّل الشمس بجز کون
 علی ما تسکّر الشمس بکنون و لم یزل مجداله در هر ظهور واحد بوده
 و حجج بالانهایه اولیه و آخریه در ظاهر استنظر و ظهورات مستشرقه بعد
 در تفسیر ظهور ظاهر و ظهورات مستقدمه قبله در تفسیر اوان باهر
 و در این باب خداوند دست داشته ذکر حرف رابع را بر اینکه
 باقی ماند از برابر یوم من بظهور الله تا آنکه تحفه باشد از برابر اولیه
 ایمان او و دست داشته ارتفاع این مقدر را تا آنکه غور باشد
 از برابر من بظهور الله در یوم ظهور اوان و سبب کوچکی کرد در از
 برابر اولیه ایمان او و آن حرف لم یزل دلایزال بن بیدر است

و عابد بوده در مقدر قدس خود و منبع غر خود بنا و محبوب خود
 مستتر بوده و خواجه بود و ذکر آن در هر لیل و نهار عدد هاء
 محبوب بوده و هست و هر گاه در آید اول که ذکر شهادتین مراد
 شده ذکر اعداد هر شود در آن کافیت از ذکر حرف هر در هر
 رتبه عدد هاء و در هر ظهور اگر مالا نهایت تا ظهور خلق فرماید باشد
 مستثبت بوده و هست و چه قدر محبوب بوده نزد محبوب انزل
 مرانی که بکلمه احکامیت کند از آن دستدل گردد در علو امتناع او
 و سوار تفاع او اینست که هر غر و کمال و هر قدر در جمال نزد
 سکان عالم لاهوت و عباد ملا و جبروت طوبی لهم و اللینیم
 بسلامت استکلیوت

بسم الله الاقنوم الاقنوم

ترقیح و تسبیح بساط قدس حقیر را سزاوار بوده و هست
 که لم یزل بار تفاع امتناع ذات مقدس خود بهم و لا یزال استجلا
 دستقلال کند مقدس خود و خواجه به شناخته او را حق شناخته
 هیچ زره و عارف نشد او را حق معرفت دون زره منعال است
 علو قدس او از عرفان هر ذاعرفان و مجال است مسمو مجد او از شاه
 هر ذاتی حد بلا شمر او را که چهره غیب خود را بر افنده کل
 تکفایت جلوه گرفته شده بجایات ظهورات امر خود و شکر بلا
 مراد او که ضیا هم شرف شمس قدس خود را بر افنده کل موجودات
 آید تا آنکه هیچ زره از حظ عرفان او ممنوع و هیچ شکر از نصیب
 عرفان او ممنوع گردد لم یزل بوده بکینونیت ذات خود و لا یزال
 خواجه بود بنفایت کند خود از بر خلق خود اول مقدر نفوس

تا آنکه هیچ شئی در حق فیض او ظهور تعظیم ننموده و از برادر او حق تعالی
 نفرموده تا آنکه هیچ شئی از فیض او بر صفت فواید نیامده لم یزل
 صدق و نزه بوده از لغت هر ذلالت و مسالی و تجالی بوده از
 ناه و زانمانی و صف بسازج و مجرد و صف خلق است لغت
 بکافور و مجرب لغت ملک او که هر طایفه از لم یزل در نزد طراز او
 بسخت و کله شوارق لا تزال در زو شرق او لا شرقی است عالم
 بوده بکفر شئی قهر و وجود او و بعد وجود او در آنکه صدوداد و قاهر
 بوده بر هر شیئی نفس او قهر از وجود او و بعد از فقود او آنچه خلق کرده
 موصوف بان نگردد و آنچه ابداع فرموده لغت باری نگردد
 زیرا که کله و صف بحد گشته بخلق او چگونه تواند دید شود بر علو
 از لیت او و کله لغت منزه گشته با ابداع او چگونه تواند سیر
 شود بر عرفان ابدیت او لم یزل محبوب داشته در هر ظهور از تعالی
 کله ایات خود را بجهت در امکان خلق او ممکن و انضمام کله انوار
 با آنچه در امکان از انضمام ممکن و لم یزل کله خلق را داعی بوده
 بر خود از علو نفس و رحمت خود بعد استغناء ذات تقدیر او
 و استنباط کله مجله او زیرا که معرفت ممکنات مراد را غریب است از
 بر امکانات که او خود را شناخته و جب او موجودات را
 شریف است بر موجودات که در حق خود را محبوب داشته جسد
 متعالیت بساط تیسر لغت او که هر ذلالتی زود او فاضع و

جسد رتبه ایست بساط غرض لغت او که هر ذلالتی زود او فاضع و
 لم یزل از برادر او مشهود بهر در ملکوت سموات و ارض و باطنها و
 مشهود بهر در ملکوت امر و خلق و ماد و نهما زیرا که در هیچ شئی غرض دیده
 نشود زیرا که شئی است بر شئی با مراد است و امر او اظهر است از شئی
 او با هیچ شئی نیست که غیر او را قصد نموده یا نماید زیرا که هر شئی تنها
 غرض علو را محبوب داشته و میدارد و کله غرض علو خلف است از کله
 قدرت او و ظهور است در همین شئی او موصوف با مکنه و
 حدودات نگردد و احاطه او بکله ممکنات احاطه ذات نموده
 زیرا که افزان متعین و بلا افزان احاطه متعینه متعین بر محیط بوده کله
 بعلم ناقد خود و مستطیع بوده بر هر شئی قدرت و اقد خود جسد
 تعالیست ظهورات مجدد که هر شئی او را بلسان سرود هر خود میخوانند
 و جسد متعالیت بساط مجدد که هر شئی او لیت و آخرت خود
 او را طلب بنماید اگر گوئی که او اول است کله او امر را خلق فرموده
 تا آنکه تقدیر سزائی او را از ذکر ابدیت و اگر گوئی او آخرت است
 کله او اخر را جسد فرموده تا آنکه تنزیه کنیز او را از ذکر آخرت و اگر
 گوئی او ظاهر است کله ظاهر را ممتنع فرموده تا آنکه تقدیر کنیز او را
 از ذکر ظاهر است و اگر گوئی او باطن است کله باطن را انشاء
 فرموده تا آنکه تنزیه کنیز او را از باطنیت و اگر گوئی او عالم است
 کله عالم را در امکان ظهورات خود قرار داده تا آنکه تقدیر کنیز او

از عالیت و اگر گوئی او قادر است هر قدرت را در مطالع اسما
 خود قرار داده تا آنکه تقدیر نماید او را از قدرت و اگر گوئی
 او محیط است که احاطه را در جواهر افنده ساز جیات خلق خود
 قرار دهم تا آنکه تزیین کند او را از محیطیت و اگر گوئی او منیع است
 که امتناع را در مطالع امثال خود قرار داده تا آنکه او را از نه در آن
 از که امتناع است و اگر گوئی او مرتفع است که ارتقاع را در اول
 غرملکت خود قرار داده تا آنکه او را تقدیر نماید از ارتقاعیت
 و اگر گوئی او متعالیست که علو را از بر او تمام بساط تقدیر خود
 قرار داده تا آنکه تزیین نماید او را از علانیت و اگر گوئی او صاحب
 که بیاه را در طلعات سبحین ذات مقدس خود قرار داده تا آنکه
 تزیین نماید او را از بهائیت که او توان که وصف نماید او را در حال
 آنکه وجود و صف بنفسه دلیل است بر خلق او و اگر او توان که نعمت
 گوید مراد او در حال آنکه وجود نعمت بکنند منطلق است بر وجه خود
 که اسما اولاد سلطان و عدانیت او بوده و هستند و کلمات
 امثال ملکان فردانیت او بوده و خواهند بود مستغنی بوده است
 غناء او از ذکر استغناء و سبب بوده ذات بهاء او از نفس بهائیا
 و مستغنی بوده ذات جلال او از نفس استجلال و مستغنی بوده
 ذات جمال او از نفس استجمال و مستغنی بوده ذات استرفاع او
 از نفس استرفاع و مستغنی بوده ذات استمناع او از نفس استمناع

و مستغنی بوده ذات استعظام او از نفس استعظام و مستغنی بوده ذات
 استکرام او از نفس استکرام و مستغنی بوده ذات استنباح او از نفس استنباح
 و مستغنی بوده ذات استقداس او از نفس استقداس و مستغنی بوده
 ذات استغزاز او از نفس استغزاز و مستغنی بوده ذات استغزاز او از نفس استغزاز
 و مستغنی بوده ذات استرضار او از نفس استرضاء و مستغنی بوده
 ذات استرجاب او از نفس استرجاب و مستغنی بوده ذات استشراف
 او از نفس استشراف و مستغنی بوده ذات استسلاط او از نفس استسلاط
 و مستغنی بوده ذات استسلاک او از نفس استسلاک و مستغنی بوده
 ذات استسلاط او از نفس استسلاط و مستغنی بوده ذات استسلاط او از نفس استسلاط
 از نفس استسلاط و مستغنی بوده ذات استسلاک او از نفس استسلاک و
 مستغنی بوده ذات استرضار او از نفس استرضاء و مستغنی بوده ذات
 استخفاط او از نفس استخفاط و مستغنی بوده ذات استخفاط او از نفس استخفاط
 و مستغنی بوده ذات استفضال او از نفس استفضال و مستغنی بوده
 مستعد بوده ذات استعدال او از نفس استعدال و مستغنی بوده
 ذات استبصار او از نفس استبصار چه در نهایت نظیرات غیر
 او که کلمات اسماء ساجدند از بر او قدر استرفاع او و چه در
 عیابهاست نظیرات غزاد که کلمات اسماء مستغنیند با وجود
 از اول لا اول الی آخر لا آخر تجلی فرموده بخلق خود در هر نظیر
 نفس خود کیفیتش بایست و لایست و متحد بود و تعدید را از آنرا

اوست ظهور خود مقدر فرموده و مخلوق فرمود از اول لا اول که هرگز
ظهورات داعسوس و عدانیت او بوده و الا اخر لا اخر که هرگز
ظهورات داعسوس او خورند بود و در هر ظهور بر نفسا حکمت
ذات ازلی خود و بر لطافت نظر کبیریت ابر خود استیقتضای
حک خود را دیده مکان او را حکم فرموده و بعد از ظهور را باور
و نواهی خود مترفع بسواد داشته و طبعین خود را بجا از بالا نایافته
مستعد بوده و اظهار قدرت فرموده بر آنچه وعده فرموده در خلق
سموات و الارض و با اینها تا آنکه هیچ ذره شک در ربوبیت او نماند
فقد وجود او در ملکوت امر و خلق نموده و همچنین زیاد او و ذرات
خود را بسجودات تنفذه در حیات و ممات حکم فرموده تا آنکه هیچ
ذره خطور بدون رضای او را بر قلب خود جاری نماند و هر چه وجود
از ملکوت غیب و جبروت شود بسجودات تنفذه او در
هر ظهور مترفع و مستنعم گشته و اراده فرموده از خلق هر ظهور را الا
از بر استعدا و خلق از بر این ظهور آخر و حکم اخوت بالنسبه
اوله در ذکر الظهور بالنسبه بظهور قهر فرموده تا آنکه هر روزی
قیامت از ظهورات بدعید از ظهورات قلبیه محجب نماند و در
این ظهور در ذکر این حرف در لیس و نهاده هیچ مرتبه ذکر او را محسوس
داشته که بر سینه عباد خود مشرق گردد و اگر مقرر شود دیگر
کلیه بلفظ صغیر بوده از این صدر و محبوب داشته ارتفاع

این حرف را در حیات و ممات او زیرا که ارتفاع مکان بر ظهور
ارتفاع نظر نفس او است و ارتفاع نظر نفس او ارتفاع ذات
غیب لایزال او در مقام تجلی او در این عرض ظهور بوده و هست
و حکم فرموده بر مجتبیان بعد با از زمره بلا عدل و بر نفس اگر چه
در حیات خود باشد حکم مقدر فرموده از راه وجود نفس خود
و این حکم را فرموده الا از بر ارتفاع انان امر خود و اثبات ظهور خود
در استعدا که از بر این یوم قیامت آخر ظهور من **نظرة الله**
در ملکوت علی و در دنی و با اینها خردة الاولی الی الذرة لا دنی
تا آنکه مکان هر ظهور را نامتناهی با او مردن و نواهی او استغراب
بوده و باشند تا آنکه با این تربیت در ظهور بعد مستقر بوده باشند
و با این لطافت در قیامت آخر مستقر بمید و گردیده شوند
و سبب بهاء قدس لم یزل در اخوت و اولی مفتوح گردند له الحمد
مس قهر و من بعد و انما امر له طاهر

بسم الله الابرار الابرار

حد و سبب در قیاس ذات محبوب لم یزل را از آن است که
لم یزل با استقلال احتمال ذات مقدس خود بوده و لا یزال
با ارتفاع افعال ذات مقدس خود خولیه بود نشناخته او را
بیش شرحی شناختن و عارف گشته مراد او را هیچ شرحی شایسته
نمودن چه قدر متعالی است بساط قدس سلطان وحدت او

که هر ممکنات از اول تا اول الاخر لا آخر سجاار طلعت از بود
 و بسند وجه قدرش عالی است علو شناع قدس را که کما موجود است
 از اول تا اول الاخر لا آخر متوجه بوده نیز با نور وجهت او
 و خواهند بود لم یزل الله کان ربا ولم یزل الله کان حقا ولم یزل الله
 کان عدلا ولم یزل الله کان جبا ولم یزل الله کان فردا ولم یزل الله
 کان عالما ولم یزل الله کان قادرا ولم یزل الله کان حاکما ولم یزل الله
 کان سالطا ولم یزل الله کان مالکا ولم یزل الله کان مقصدرا
 خلق فرموده کما ممکنات را از اول تا اول تثبیت اولیه خود
 و خلق خواهد فرموده الاخر لا آخر شسیت ظاهر خود خورنده از
 برا خلق او اولی که ذکر قبیران شود و نسبت از بر آن اخرا
 که ذکر بعد آن شود لم یزل ملک در حول ملک در صقع ابداع
 خود متحرک بوده و مکمل در حد امکان خود ترفی و از انجانی
 که خلق فرموده کما ممکنات را از بر معرفت خود و صبر
 فرموده کما موجودات را از بر عبادت خود و خراج خود
 کما ممکنات را از بر محبت خود و انشاء فرموده کما ذرات
 از بر طاعت خود و اعداد فرموده کما فرج ملکوت الاخر
 و السوات را از بر ظهور قدرت خود همچو ذره خورنده است
 که از صلا وجود خود محجب باشد و کما او را بسان کینونیت خود
 علی ما هر علیه میخوانند از ذره اولیه الی ذره آخره در طلعت

مشرقیه الی وجهت مغربیه و از کینونیت بر شیه الی ذاتیت
 و از لایه نایه سازجیه الی لایه نایه کافوریه کما بر آنچه صبر شده
 زیرا که شینیت هر شتر بشینینه دلیل است بر استیصال قدرت او
 و استیصال عظمت او و استیصال رفعت او و استیصال عمرت او
 و استیصال سلطت او و اختیار فرموده از بر کما شایسته
 انسان را و اطاق فرموده او را بحد و ثناء خود و بخار فرموده
 او را از انجا جنس حیوان کما حیوانات بحد و مجد خود و حب
 و معرفت ذات مقدس خود و لم یزل تصفیه فرموده و میفرماید
 خلق سلسله انسان را در هر ظهور بر نظیر ظاهر در آن ظهور و سکنت
 هر ظهور قبله را اگر مستشرق نگرددند بظهور بعد حکم بلا شتر میفرماید
 زیرا که وجود آنها خلق شده از بر معرفت و محبت ظاهر در
 ظهور و همچنین که محجب از ان لطیفه ربانیه در دقیقه الیه شیه
 حکم لا شتر در حق ایشان ثابت میگردد و حکم آنها حکم انبیا جنس آنها
 میگردد زیرا که امتیاز سلسله انسان بر فان و طاعت پروردگار
 لم یزل بوده و هست و همچنین که از این سر محجب ماند از
 علامت ذات خود محجب مانده و از فرقه اذن محجب گشته این است
 که در هر ظهور بعد از ظهور بین حکم افاء این مظاهر را ظاهر در ظهور
 میفرماید و لایه ناخوزه را حکم بر کما شتر زیرا که آنها فانی گردیده
 بیده رضا حق لم یزل و حسب عادل متنع لا یزال مراقب بود

در هر ظهور نفس خود را که لا شکر گشته در حکم دنیا چنانچه جوایز است
حق خود ظاهر کرده دستمک بشوهر حقیقت و ظهورات فکر
او بوده در هر ظهور که ادبست ذریعه هدایت کلمه موجودات
و وسیله کرامت کلمه ممکنات

دیدان که در هر ظهور که ظاهر میگردد چونکه مکان ظهور قیام
بند آشیخ بالنسبه بطور قیام ممکن مظهر ظهور الله را مینماید و ظهور
بعد مینماید اینست که حکم لا شکر در حق آنها جاری میگردد از
اول لا اول الی امروز هر گاه کلمه هیچ حقیقت مستمک یک
انسان که باطن حیوان باشد در سلسله نسیان سطر نبیود
و کلمه در هر ظهور با شرافات شمس قیوم مستشرق و در هر ظهور
بما شرق از انظور مستنیر

و بدانکه مکان ظهور بیان امروز مکان فردوس را بر دانه بر
اعلی هستند و ماسوا را آنها چونکه از نمره وجود خود مجتنب باند
حکم لا شکر در حق آنها شده و همین قسم مکان این ظهور را بالنسبه
بظهور من بظهور الله ملاحظه کن تا آنکه در یوم قیامت از
فزع اکبر آرزو ایمن گرد و نظر بطلمعت و عده حقه نما و از کثرت
بوعده ت مجتنب و بوعده ت کثرت را مستجاب گشته تا آنکه در
هر ظهور بر سر بر قدس سبز سجده بوده و با شکر و در هر ظهور انوار
ما شرق از انظور مطنش و سباقی و بدانکه اما شجره هر ظهور ادراک

و نوا بر ادبست که لم یزل هر حیوان بوده دست و کار او در
هر ظهور در اثبات اثبات بوده و نفر نفر و کلمه شئون دیگر
هر ظهور طراز است این امر بوده دست و در هر ظهور ظاهر در
انچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انضمام شجره فی
مرئیه فرقی بر الله امر صغیر ماید زیرا که امر الله ظاهر نمیشود الا
از آن در هر ظهور مبداء حکم را گرفته که ماسوا را آن از کلمه ادراک
و نوا هر شئون اثبات آن است که کلمه توحید باشد -

و چونکه کلمه توحید محقق نمیکردد الا بذكر ظاهر در ظهور اینست
که امر شده و چونکه کلمه توحید ثابت نمیکردد الا بذكر اول و اولیه ادراک
متمم رفیع و نوا هر که مظهر الله امر شده اینست که گشته
تفسیر کلمه توحید در این ظهور با عداد کلمه شکر ممتنع گشته و ظهور
شکر این ظهور تصور نما که قصد ظاهر در ظهور اثبات توحید کلمه

لم یزل قیوم بوده و ماسوا را آن از کلمه ادراک و نوا هر شئون این
کلمه ممتنع بوده دست و همچنین الی آخر لا آخر هر ظهور که ظاهر
گردد اراده او نبوده و نسبت الا اثبات و صدانیت ذات
مقدس الیه و صدانیت ممتنع لازمالی و کلمه شئون دیگر را
بمقتضا حکمت الهیه و قصد و غایت ربانیه مقدس الیه
تصور کن امروز که جقدر علم در نوح ارض هستند و کلمه لا اله
الا الله میگویند و ذکر نبر خود را بعد از ذکر توحید مینمایند و

در کتاب خود او امر و نوا هر نبی خود را عالمند و بان عالم و خلق
 حکم سلسله ایشان بر آنها نیک گردد و بعد از آنکه از اول الامر بهین نظر
 ناظر شو که در هر ظهور عرفان انظوری که او امر و نوا هر انظوری سبب است
 تو گردد از ظهور است مالا نهایت بعد که خداوند هر ظهور را نازل
 تسخیر کرده و هست داد در هر یوم در شان بدیع و خلق تسخیر
 و خولیه بود داد را جاد است کنیزان سبیل که او محبوب میدارد
 در هر ظهور تسبیل که خود در ظهور قبلیان مترجم گشته که آن
 سبیل که با علی ذروه خدادرس ثمره از بر او تو خوشد نظر کن
 نزد ظهور نقطه فرقان اگر چه هر سخنان ظهور را جمیع با او امر و نوا هر
 ان که امر الله عالم نبوده ولی در آنها بوده که بعد در غیر خود عالم
 بوده و در آن ظهور اوله اثبات حلالیوت بوده ولی بعد از
 ظهور آخر چگونه شده حال آنها هر بعد از آنکه ما قیامت بعین
 حقیقت و فراست مشاهده کن و در هر ظهور از حدائق البکار
 شجره و حدائیت و آثار قدر اغصان فردانیت با دست
 مالکها اخذ کن -
 و بدان که در هر ظهور آخلق انظوری بغایت کمال زیست
 از در و اراده هر ظهوری بر خود خلق قرار است و هر گرفت و از
 بدو هر ظهور تا یوم ظهور آخر هر اوله که ظاهر گردند نسبت اثبات
 آن ظهور بوده و هستند و طراز آن بطون بوده و خواهند

و کما و ابان هستند که بدان هستند از شمس و عدت انظوری و بطون
 هستند شمس که حکایت میکنند از طلعت آن بطون -
 و بدان که ام نزل و لایزال عجت از الله بر خلق او بوده زیرا که
 توام پیشتر مثبت الله بوده و هست و تصور نیاید که و غیر غیر
 بوده و حجز آن شرف عند الله بالغ نبوده که اگر چنین تصور مگر
 بود با اعرف بقدرت الهی و علم ناقدا و رحمت و سعاد
 عجت الغدا که توان که تصور نمود تعالی النعم ذلک علو عظیما
 بلکه همین قدر که وجود هر ظهوری موجوده در ازل الازل ثابت بود
 و هست وجود عشر حقیقت در حقیق ابداع در ازل الازل
 خود لایزال بوده و خولیه بود الا که در یوم قیامت ظاهر و مشرق
 در ایام غروب خود عالم و باطن و در همین بطون آن اوله با بر
 در هر ظهور بوده و هست که حفاظ دین او بوده و هستند و شهد
 بر خلق از قیامت او خواهند بود و او نمایند سرچ هدایت
 در لید الهی که هر هدایت آنها هستند و آن در یوم قیامت
 شناخته میشوند و همان نظایر هستند که در همین ظهور شمس حقیقت
 ایمان آورده و میآوردند و کینونیات ایشان بدل بر حجت باطن
 بوده و هست و در هر ظهور اظلمه عکسیه بهم میرسد که بظاهر
 اظهار آن دین را چنانند و قبیح عدد و آن میشوند ولی کینونیات
 ایشان چون از غیر شجره اثبات بوده در یوم قیامت ظاهر میگردد

نظر کنع بلاء هر ملت در فوق ارض که آنها بهین جبار هستند که
 در آنطور اظهار ایمان و اتباع حدود اله را نموده و چون که ظهور
 آخر مشرق گشته کیونست لغیب ایشان ظاهر گشته و همچنین از آن
 بلا آخر مشاهده کنع که در قیامت آخر اگر یک نفس در میان ماند
 و بمن بظهور الله مؤمن و موقن گردد کیونست آن از نظر بود
 که اظهار اثبات نموده و همچنین ظهور بعد از من بظهور الله را
 نظر کنع و اخذ توبه کنع و همچنین ظهور بعد بعد من بظهور الله را حمله
 کن و اخذ توبه کنع و همچنین ظهور بعد بعد من بظهور الله را حمله
 کن و اخذ توبه کنع و اگر بدو از ذات مقدس اله ذکر بعد بعد بعد
 بعد من بظهور الله را کنم جلالت آن از خودم بیرون نبرد و در
 امکان ممکن بوده و خولیه بود و کار را ششم در وسط السماء
 مشاهده نموده و بینایم زیرا که ماسیایه شد با منظر بوده هند
 الله دهند ناظر بعین الله و وصیت میکنم تو را و سکای من ظهور را
 که بعین وحدت در بجهت کثرت نظر نموده در شته حیات
 کل شتر را بدو هر ظهور در بسته و در هر ظهور بظهور در انظهور
 مؤمن و موقن گشته که در حیات در عین رضاء اله بوده و
 خواجه بود و بعد از ممانت در بجهت رضوان لم نزل بوده
 و خواجه بود و تو را محبت کند کثرت این خلق و انجناد آنها
 بر او نمود که اگر فضا تصور شود در یک ظهور شجره حقیقت

ناطق گردد و هر نام نمایند در حق او که در لاله منظر بوده
 و هستند اگر چه در در ارض باقی هستند ولی بقا را بشا در
 ناز به و بهت و کلمات ان ان نفس متعده مرتفعه بوده دیدند
 که وجود از او بوده و اگر بر عکس تصور شود که اگر ظهور ظاهر
 شود و یک نفس غیر مؤمن بر در ارض نماید آنوقت کیونست
 نظر در هر دو یک یک نماید شد آنکه میگویند هیچ شتم نسبت آن نفس
 سماء حال شمس در مقابل مرتب است که نقران کنز یا نه الا آنکه در کما
 ذکر مذکر میگرد در این است قدر نفس در لقا شجره حقیقت
 دید آنکه این خلق از روشن بیرون نیستند یا کیونست آنها
 از شجره اثبات است یا غیر آن اگر کیونست آنها از شجره
 اثبات است صفاتی که از آن آن شجره از آنها ظاهر میگردد
 از شجره نفس است در عین موت از آنها گرفته میشود و شجره
 نفس دلهم میشود و طیب و ظاهر نفس روح میگردند و اگر کثرت
 آن از شجره نفس است اعمال حسنه که از آن ظاهر میگردد از
 ادراک شجره اثبات است در عین قبض روح آن از آن
 گرفته میشود و صاحب شجره دلهم میشود و آن بر غیر طیب طهر
 بقدر خود قهر میگردد و محبوب داشته خداوند ذکر هر راه
 آید که ذکر شهادتین در آن نازل فرموده در هر لید و نهار
 عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد باء کفایت میکند در ذکر دیگر

و اموش شود را دستبر نیونه و نسبت دگر محجب ناند بعد از علم
 بان در بر لیدر و نهار که از آن فوت میگردد عددها از
 اصغر تا بزرگ وارد میآید و نیز نسبت الا انکه کله را قیاس گرفته
 بوده تا آنکه محجب نگردد و خداوند لم یزل و هر قیوم لا یزال
 لم یزل و لا یزال غنیمت بوده از کله شکر دستبر نسبت از هر شکر
 مستقر بوده لکن با وجود اینست که او است غنیمت

بسم الله الاعلی الاعلی

تسبیح و تقدس ذات محبوب لم یزل را سزاوار همه و نسبت که
 لم یزل با استجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال
 استغفار که مقدس خود خوله بود نشاخته او را حق شناسانند
 هیچ شکر در پیشتر نموده او را حق پرستش نمودن هیچ دون شکر
 بوده در عزال از نشاء کله ممکنات و مقدس بوده در قدر
 قدم از نعمت کله موجودات چه قدر متعالی است در تعالی

اشباع ساحت قدس را که کله سیمین ذروه قدس و مقدسین ملک است
 اسرار لم یزل و لا یزال ثناء او مستثنی و جقدر مرفوع بوده بساط
 مجد و وحدت او که کله الیمین جبروت عز را بر این لاهوت
 مجد لم یزل و لا یزال نسبت او استنعت کراتوان که تا گوید را
 و حال آنکه نفس ثناء خلق او همه و هست و کراتوان که تا گوید را
 و حال آنکه غیر او شده و نموده و بخوله بود همه بلا مشرک را سزاوار است
 و نعمت بلا عدل را در لایق که کله ذرات را بر نفس خود خلق
 فرموده و کله ممکنات را بر این امر خود جمع فرموده و کله کائنات
 را بجز خود بیشتر ندیده است و کله ذرات را از کجه فناء
 قدس بقا خوانده او است اول که موصوف با ولایت نمیکرد و او است
 آخر که منسوب با خیریت نمیکرد و او است ظاهر که شکر نظر است
 نمیکرد و او است باطن که مستشیر باطنیت نمیکرد و او است که
 بر او اثر را بلا او اندر همه فرموده و او است که کله او را
 بلا او اضر اعدا فرموده و او است که کله ظاهر را بلا ظاهر
 اختراع فرموده و او است که کله بواطن را بلا بواطن نشاء فرموده
 لم یزل مرتفع بوده بساط قدس و وحدت او از همه سجود است
 متعین بوده ذروه عکبر باه مجد او از عبادت عبادان از اول الالی
 الی آخر الا خود در هر شئی بجلوه جلوه کرد در هر طور مظهر متعین در
 هر بطن بیطن تیره بوده و هست کراتوان که همصدا عراش را

آزمايد از اول بلا اول و گرا توان که همصا اعرش بطون اورا نما
الافرا بلا اخر حمد و شکر مراد را که در هر ظهور شنا سائده ظهور را
بخلق خود و شکر بلا شکر مراد را که در هر بطون مد داده بگشتر
بغفر کاشتر لا شتر و آنچه ظاهر فرموده در ظهور خود لاهت که
مستحق ستايش بوده نه غير او و ادبست که مستحق پيشتر همه غير او
لم نزل و عده و عده لا شريك له بوده و لا يزال و عده و عده لا
شريك له خوليه بود که در وجود بر تويت از تخم جوداد و کلام
کان و کيون تکسر است از اشراق فضل او گرا توان که عارف کز
اورا و حال آنکه غير از او موجود نبوده و بخوليه بود و گرا توان که
عارف که در مراد او و حال آنکه غير از آن غير نموده و بخوليه بود و عبا
آفتاب قصر طلعت او که در وجود استشرق و بهاء انوار طلعت او
از لامتحان الی کندا کن را مستنير که سلسله ممکنات از اول لا اول
له مستخرج بوده و هستند بسوا و واعد غنم نکشته با و و سلسله
کائنات الی افرا لا اخر له مستعد خواهند بود بسوا و واعد
بذروه قدر او غنم شکر که گشت جقدر متعاليمت مطالع اشراق
او و جقدر متعاليمت مجال انوار او ان که هر ذ اشراق نزد اشراق
آن لا شتر و هر ذ انوار نزد نور ان بلا شتر و جقدر متع است بهاء
طلعت او که هر ذ بهاء نزد ان بلا بهاء و جقدر متع است بهاء
بسط قدر محمد شاه ان که هر ذ شاه نزد شاه ان بلا شاه لم نزل

در جبر بوده و هست در هر يوم خلق را که در اول نبوده و لا يزال
ايجادت بوده و هست در هر شان عباد را که فرم نبوده او است
که هر ممکنات در کف قدرت او بوده و هستند و ادبست که
که ذرات در عين بهيبت او بوده و خواهند بود مخصوص فرموده
سکانه اين ظهور را با اشراق انوار طلعت ذات خود و بطور
محمد سلطان و عدت خود تا آنکه که ذرات از ملکوت اوقات
و لا بد ايات و نهايات و لا نهايات بشوارق اشراق ان مستشرق
و بموارق ابراق ان سترق و بسعاق احقاق ان مستحق و برقايق
از قاق ان سترق و بدقايق اذ قاق ان مستحق و بسايق سترق
ان مستحق و بلواحق الحاق ان مستحق و بزواحق از باق ان مستحق
و بسايق اسماق ان مستحق و برتايق از قاق ان سترق و بقايق
افاق ان مستحق و بخلايق اخلاق ان مستحق و برزايق از راق ان
مستحق و بصدايق اصداق ان مستحق و کجوايق کوان ان
مستحق و بجواث اعدا ان مستحق و بجذائب اجداب ان
مستحق و بطواظ اطران ان مستحق و بهبائر اهبان ان مستحق و
بجلايد اجمال ان مستحق و بجمايد اجمال ان مستحق و بغطايم عظام
ان مستحق و بنواثر انوار ان مستحق و برعالم ارعالم ان مستحق
و بنبايم انعام ان مستحق و بکمايد اكمال ان مستحق و بکباثر الکبار ان
مستحق و بغيراثر اغوار ان مستحق و بقدر اقدار ان مستحق و

و بناهج انماج ان مستنجج و بهایج ابهاج ان مستنجج و بزواهر انما
 ان شتره و بنواهر انما ان مستنظر و بهواطن ابطان ان مستنطن
 و باو افراوهار ان مستنخر و باو ابر اوله ان مستاؤل درضا بنر
 ارضار ان شترضر و بهایب اجاب ان شجب و شترایف ان شتر
 ان مستنرف و بسلاط اسلاط ان تسلط و بملاک ملاک ان
 مستنک و بعلا بنر اعلا ان سعلی و بکرام اکرام ان مستنکم و بظفا
 الطاف ان تسلطف و بفضا بفضال ان مستفضل و بجواد
 اجواد ان مستجد و بهایب اوهاب ان مستوهب و بنایر انما
 ان مستن و بنایر احان ان مستمن و بجواهر اجهار ان مستهر
 و بجواد اجواد ان مستجد و بسواج اسداج ان مستدج و بدوایج
 ارداج ان مستروج و بصا صا اصا ان مستصر و بجوا ذل صا
 ان مستذب و با سنج نسبت باو داده میشو مستنسب با سوا مطلع
 قدس از مشرق میگردد مستشرق زیرا که این بوده حظ ممکنات در
 نصیب موجودات از مطلع ذات غیر و مشرق نفس از لیه و از انجا
 که حکمت بالفدان در هر ظهور با رفاع ان قرار گرفته در هر بطون
 با مناع آن لذاول لا اول در هر ظهور در ادلای راستدل بر
 ظهور خود فرموده در هر بطون شدائی راستشده بر تجلیات
 خود داشته تا آنکه احدی از ممکنات از غیر قدس را و عقوبت نمائنده
 و بذره جود و فضا را و غیر گشته و بدانکه نموده از بر آ

ملک حق اول در صفع ملکیت خود و نیت آخر از بر او در صفع
 ملکیت ان و نه لانهایه الی لانهایه سیران بوده در حوال نفس خود
 در هر ظهور یک که در بنایب لطافت رسیده و طر بنایب ترکست
 نخل فرموده بر خلق خود بهر شر که مصطفی داشته از خلق دیگر سر که بر
 فرموده از عباد خود و لم نزل سنت اولین بوده و بست و لا بل
 طریقت آن نیز بوده و خولیه بود در نزد هر ظهور در نظورات
 قدس را رفیع فرموده تا آنکه کار منقطع گشته بسور او و مستند
 گشته بطورات مجدد و مستروح گشته با روح قدس ان و مسترح
 گشته بطالع امر او و مسترح گشته بشوارق خواد تا آنکه احدی در
 اعراض توقف نموده و بظاهر در اعراض نظر گشته که اگر غیر از
 این بود منهاج خلق اول لا یزال الی خلق آخر باقی میبود و از انجا
 که خلق هر شتر اناناما در ترفه بوده دست دمداد ان الله در هر
 شان با استعداد قابلیت آن بوده و خولیه بود نیز هست که در هر
 ظهور مالک کار نظورات در هر بطون صاحب کار بطونات کل کار
 بسور خدا خوانده و با سنج ملاحظه فرموده عروج خلق و صعود انها
 مقدر داشته و او بوده نظر فضا را نیز در هر قیوم ابدی وجود قدر
 سر در و موجیه بسوج احدی که در هر ظهور با سنج محبوب هر لایزال
 بوده و مطلوب واحد لا یزال بر الراج ممکنات تجلی فرموده و از
 تجلیات ظهور این ظهور ذکر این حرف بوده که از بدیه ظهور مستشرق

بشاوق شمس ظهور گشته و الی همین صور مستقیم در اثبات استنباط
 ذکر آن حرکت بیست و نهم و محبوب و مستحب و محبوب اول ذکر آن را در
 لیر و نهار بر بعد افکار آن در ظهور محبوب لایزال و امر فرموده در
 حق مجتبیان از امر او آنچه فرموده در مقام خود و حکم بر نفس فرموده
 از غما فضر وجود خود و بدان که این سه بوده که شکر علی است
 حق ظاهر در ظهور بوده و کلمات مستنبطه از این در بطون
 از اقدام آن ظاهر گشته که لاین بوده بر حفظ و ثبت آن و محبوب
 داشته حرکت زلال ارتفاع مفعول او را و محبوب لایزال امتناع محرم
 از او و ملائکه سموات در برستان از او لایزال سازنده ابرار
 و خود بر آن و ساکنان ارض با ظهور من بیظهوره الله مستعد شوند
 و هستند از برار مطلع قدس را -
 و بدانکه هیچ غرض نبوده از برار هیچ نیز الا طاعت محبوب خود
 در ضار مقصود و از آنجا نیک طاعت هر قیوم و رضا یعنی قدر
 از برار سلسله نعمات ممکن نبوده الا در نظر ظاهر آن در مطلع
 بطون آن مقدر فرموده حرکت بیست و نهم لایغوت از برار هیچ
 حرف این غرض شایع و مجد باوخ را که اگر تضار صحت قیوم جاری گشته
 مرآت قابلیت آن در کمال استعداد بوده که در ملک شوارق
 مالا نهایت ظاهر نماید و بوارق لانهات جلوه و رسازد
 دل از آنجا که تضار الهی عارض و سبیل از هیچ نفس برودند

انضار آن نبوده و نیست فداوند مقدر فرموده در قیامت بعد
 از این قیامت در ایام طلوع من بیظهوره الله استنفاع این
 اسم و استنفاع این ذکر را و بر نظر الهی بوده که آنچه در این
 ظهور شده همه مرفع فرماید و آنچه سخن کینونیت خود آن نبوده
 با و عطا فرماید -
 و بدانکه در هر ظهور از برار صحت قیوم مشارقه بوده مشرق و دو بار
 بوده مولود که حکایت میخورد از برار اشیا و حدانیت است
 مقدر لایزال و اطلال رضوان ذکر اول و کمال در اعلی علو
 قدس خود دادند و نوزده طین خود مستسبح بوده و نوزده مقدر
 الهی را مستفید سر بوده از هر صفت لایزال را دستور عد بوده
 ذات او را دستگیر بود از نفس دادن را دستنظم بود از کینونیت
 آنرا و عزائم در این بوده که کینونیات آنها در مقام لطافت
 در وقت سجده ننگ گشته که انیت آنها در اینها مرفع و در آنها
 غیر محقق جلوه کرده گشته و در آنها دیده نشده و نمیشود الا
 نقطه بیان که در آن دیده نمیشود الا مطلع سبحان و مقدر
 قدس آن و لایزال فداوند محبوب داشته و میدارد در ارتفاع
 این برار با آنچه ممکن است در امکان از ارتفاع زیرا که ارتفاع
 آنها دلیل است از برار ارتفاع طلعت و حدانیت و استنفاع
 آنها الی غیره الا قنای سبیل است از برار استنفاع و جهت انیت

در هر حال مراقب این امر بوده که غبار بر اینها نشسته کفچه
 آن از تمسک خود بازمانند در طوبی است هوا، بر اینها نازل نشد
 که بقدر آن از حکایت خود بازمانند زیرا که بلاغ ایشان بحد
 مراقبت و کینونیت بلوریت مومینه نسبت که در حق کار جاری
 گردد بلکه فضل خاص بوده در عزتیشا، اله قدر آزاد است
 در هر شان و مراقب جذبات ان بوده و دلهمات آن
 که شیر که سبب گردد از فتور آن در آن ظاهر نگردد تا آنکه با
 بیکم در امکان از فضل حضرت سبحان فتمر گردد و آتیر گردد

از برار مستدین در هر صین
 و تیر صین و بعد صین

بسم الله الاحمد الاحمد

تسبیح و تقدیر ذات محبوب لم یزل را سزاوار بجه دست که لم یزل
 باستقبال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا یزال باستماع تترقا
 کتبه مقدس خود خولر بود نشناخته در رایج شرح شافعین و عباد
 نموده ادرا بچ شرح عبادت نمودن لم یزل متعالی بوده بساط قدر
 و عدانیت او از عرفان کار ملکات و ایقان کار موجودات در
 لا یزال تقدیر بوده دست کینونیت از لبه او از شنا کار کائنات در
 نعمت کار ساجدات خلق فرموده کار تشر را لا یشر و جوهر کار تشر را
 در تشر و جوهر تشر را در کار و جوهر کار را در واحد اول در داده
 تا آنکه کار ملکات بذروه فیض جمده او رسیده و بافق تقدیر نمود
 نموده گشته جقدر رسالت بساط تقدیر خودت او که کار سطلین
 ملکوت اولیات و آخریات بسجده از برار او مغفور و کار ملکین جز

ابلات و آخرات بوقوف بین بر او معزز است کویج کس
 او را ادراک نموده نمود بکند ذات مقدس را و بیج شریک که
 از اینجیب ماند بقدر ذکر شریک که مشیت بر شریک است
 بوده و چگونه توان که متوجه شود و علام وجود خود را عالم کرد
 و از معاصر علام لاح علام و کون کون لاف کون و مبدع
 لاف مبدع و مخوع مخوع لاف مخوع و شریک شریک لاف شریک و محدث
 حدث لاف حدث و مذوت ذوت لاف ذوت عارف کرد
 صانع بوده ذکر این نوع بیان از اول تا اول الی آخر هر شریک
 بشیئت خود عبادت میکند او را و دلالت میکند بر وحدانیت
 او و دل است بر صد ائمت او دستدل است بر فردانیت او
 دستشده است بر اینکه اله غیر از او ن بوده و مخلو بود در بی
 غیر از آن بوده و مخلو بود و عالم غیر از آن نبوده و مخلو بود
 و راز غیر از آن نبوده و مخلو بود و میتر غیر از آن نبوده و مخلو
 بود و محیر غیر از آن نبوده و مخلو بود و صور غیر از آن نبوده و مخلو
 و عالم غیر از آن نبوده و مخلو بود و قادر غیر از آن نبوده و مخلو
 که میتر چند با دنیا که فرمود بر شریک نفسان شریک در رتبه آن
 شریک در هر شان از بر این خود شریک شریک در که بر بطون بقدر
 داشته تا آنکه کلایان جب اهر و سرادق اجلی بر عرفان خدا
 آن چه برده در اقرار به صد ائمت ان موقن گشته و کعبه

از بر این مظهر هر چه آن نبوده نه از اول تا اول و نه از اول تا آخر
 بعد آنچه در امکان ممکن از عدد و لا عدد از بر این او هر شریک
 بوده و مخلو بود و در هر طور بر شریک مشیت که کلایان شریک
 بر صد ائمت آن کردند و ادب است که در هر بطون بر که بر خود بطور
 ذکر او را عابد و سجد بوده و هستند -
 حمد بلا عدل مراد از انراست بر اینکه شناسانیده کلایان عبادت
 مبدع خود و شکر با شکر در در انراست که در هر شان
 عارف گردانیده خلق خود را بر عرفان مظهر نفس خود و محبوب
 داشته که با فهارات ذات مقدس کلایان و افاضت بر عرفان خود
 کردند اگر کلایان طوع و رغبت مستغرق گشته از سجد خود و
 خود و در هیچ طور امر بر هیچ شریک نفرموده الا از بر این طور استغنا
 و قدرت خود در حق کلایان و خلق نفرموده کلایان را بر اینکه
 از خلق نفرمودن شریک نبوده و جسد نفرموده کلایان موجودات را
 بر اینکه بعد از جسد فرمودن شناسان باشد لم یزل غیر نبوده از کلایان
 باستغناء ذات مقدس خود دستغنی به از هر شریک باستغناء کند
 لم یزل خود در هر لیل و نهار که طالع کرد از بر این آن شریک
 ظاهر در هر بطون با هر بوده دست و نمیتوان تصور نمود که
 بقدر تسع تسع عشر تا سجد از تا سجد با آنچه توان حصار نمودند
 شجره آت سجد بوده یا باشد و از بر این آن عشر حقیقت ظاهر

باطور نباشد و در هر ظهور عرض ضعف را منفرد در ظهور زود
 تا آنکه در سیر فردیست ذات مقدس خود گردد و کما سما و آسمان
 خود را که بضایا با شرف خود استخراج فرموده در نظر کنونیست
 مقدس خود حکم فرموده تا آنکه کما از خط وحدت منفک گشته
 در انبیاات اثبات در مطلع اثبات مستثبت بوده و هیچ لذتی را
 خداوند شد اثبات اثبات غلق نفرموده و کما شئون لذات
 باین جمع میگردد نفرموده در لذات جسمیه که اگر نسبت اثبات
 نهر فرماید چگونه تا کما در سیر در بسته ذبح و شبهه نموده و هست
 که کما شئون لذات فرع اثبات اثبات بوده و از آنجا که
 اثبات اثبات ثابت نمیکردد الا بنفر نفر لذات آنرا مضاعف
 فرموده و سخن آنرا هم مضاعف فرموده تا آنکه کما ممکنات
 در سخن فی سبب الله ضعفین ابر خود را در ک نمایند و در اینها
 بر نفر ضعفین ابر خود را مستدرک باشد تا آنکه افتد ایشان
 حاضر گردد و ادراج ایشان ساکن و تفسیر ایشان مطمن و جبار
 ایشان متلذذ تا آنکه سبب گردد بر قوت در انبیاات اثبات
 و ارتفاع ارتفاع و منساع و منساع و استقلال استقلال و استقلال
 استقلال و استقلال استقلال و استنباه استنباه در سبب هر لذت را
 و محبوب لا زوال و از آنجا که اثبات اثبات فرع بر اثبات اثبات
 مظهر اثبات است از این جهت است که ذکر کما نسبت منفرد گشته

اول و الا خواهد گفت و انبیاات اثبات میشود و اینها کما
 به ذکر کما توحید زیرا که هر کس کلمه آنرا نگوید از اول محجب است
 از این سبب بوده که در هر ظهور اوله الله در امتناع و ارتفاع سخن
 مسرع بوده و در استقلال و استقلال کما هر صمدانیت مجرب بوده
 تا آنکه باین سبب شمس کلمه توحید بر الواجه مرابا کما کائنات آئیده
 گردد و کما مستعد گزند از بر ظهور کلمه توحید در قیامت افری
 و بدانکه اول هر ظهور در ذکر الله بوده تا ذکر رسول ولی ذکر الله از
 رسول ظاهر بوده تا از غیر رسول و حمد او را که در هر شان کما
 خود مدد داده کما ممکنات را و تجلیات شرف خود قوت عطا بخشیده
 کما لذات را و بدانکه عرض ظهور در هر ظهور غیر اثبات کما
 هیچ قصد نفرموده و نخواهد نمود و آنچه مرینی از شئون اول امر و دیگر
 لاجد اثبات این کلمه بوده که با اثبات آن دلیر بر اثبات آن گردد
 و با یقین آن سبب یقین آن گردد و نظر کنفر در سلام یکم آنست
 بر بر نفس در عرض خود بعد از استطاعت طواف بر حول کعبه است
 که از طین است و آن نفس که اراده مینماید تا اول تذکر کلمه توحید
 نکرد کجا میتوانه بگوید محمد رسول او بوده و اگر متذکر با و نگردد کجا
 میتوانه بگوید این امر است از او امر آن بس نظر کنفر که ارتفاع این
 کجا منتز میگردد و محجب از مبداء آن شود تا یوم انما محجب غامی
 و محبوب داشته حر لایموت و قد و سر لایموت و قیوم لا یزول
 و محبوب لا یجول بر اینکه کما ممکنات بر نهج ترفی نمایند که در یونیکه

من بظهوره الله ارفع و منسبح ذكره ان غيب الغيب ذكر
 انزل الله الله تا ميعاد هه نخبه گشته دستورات
 بفرستند گشته و بايات ظاهرات كه كارشان را ظاهر
 مهند گشته تا كه هر وجود از ملكوت غيب وجهوت شهود
 در هر ظهور محبوب خود را ظاهر ساخته و بحجاب او شده
 رضا او گشته و بدانكه در هر ظهور كه خالق ميكرد و تهي در
 ظهر آن مستظرف بوده باستحقاق آن زيرا كه ظهور الله بهم ذكر
 داخل گشته از عدم استعداد سكان آن ظهور بهم و الا قدرت
 اله تعلق گرفته شد من ظهور نقطه فرقان محبوب ميدهست
 حرمجان كه در حيات آن كه ما على الارض مقرب بود ذمت
 ذات مقدس اله و بعبودت آن عرش غير قنا بهر گزند و باو
 دنوا هر آن متقرب بسو آن باشند و به هر قدر كه نشد از
 ضعف ادلاء آن ظهور بهم كه بقول انبار اين زمان به مدرك بود
 و الا چگونه ميشود كه ظهور الله ظاهر گردد و ذره بر در ارض ماند
 كه در ظهر ظلال ظلال ايمت آن مستظرف نگردد نه اين جهت كه قوت
 خداوند در هر ظهور بسكان آن عطا نفرموده يا قدرت بخشيد
 بلكه از جهت بعديشان بوده نظر كن در ظهور عيسى قدير محمد كه اگر
 دو دلار ايمان باو در دين خود مستصبر بودند و نسبت اثبات الظهور
 چرايك حرف از توريه بر در ارض باقى باشد پس بدانكه در

به ظهور هيمنقدر كه سكان آن ظهور ما بحتاج خود را در نزد خود
 جمع مبرينند از مقصود اله محتجب بمانند نظر كنم در ظهور نقطه
 فرقان كه چه قدر سلاطين در رسمت او ظاهر گشته و بجهت و بجهت
 ملك خود را حاضر گشته و از اثبات اثبات بر بجهت خداوند
 فرموده بظهوره على الدين كله محتجب گشته و الا چرا امر و زيارت
 غير از حرف فرقان بر فوق ارض باشد و همچنين مشاهده كن
 در هر ظهور مستصبر شود در هر بطون و ذمت را بست كردند
 اگر خداوند عالم ظهورات قدرت بر يدت جابر فرمايد و بعد صد
 خود را حاضر شو كه فضا وجود عرض نازل از عدد و سير دن بوده
 و اگر من بظهوره الله طالع گردد و يك حرف غير از حرف الله
 الله در رضوان ظهور باشد كه اسكان اين ظهور اثبات اثبات
 و نظر نفرموده و حال آنكه اول دين اين كلمه بود و بعد از ثبوت اين
 شئون ديگر در ظهر اينج بوده -
 و اينكه محبوب ميدهد خداوند كه همچ شتر در علم او باقى نمايد الله
 در ظهر اثبات داخل گردد از برابر آنكه در يوم ظهور خود از پنج
 نضر كلمه غير باي شاد نگردد و الا چه نفع من بخشد كه در طول عمر
 خود لا اله الا الله گويد و در يوم ظهور الله يك بلي سخن گويد و
 اين جهت كه يكه فقه هر احوال لا شتر ميكرد و زيرا كه از جبهه هر ظهور
 آن محتجب گشته و از سازج السوا جح آن بهبود مانده اگر ظهور

ظاهر در نظر آنست که استحقاق ذاتی است و مستحق در وقت
 واقفانه نفس وجود آنوقت لایح حجت برافنده کار مکتب
 آید و دایک مری در هر ظهور اجتناب و انقباض محبوب میداند
 که عباد خود را و اضر رضوان فرماید از این جهت است که خود آنها
 با استحقاق است توحید او را بجا نمیآوردند و اقرار بر نظر آنست
 و اعتراف بر او نمودن و نوا هر آن میکنند و الا وجود و نفس او اعلى
 و اجد از این جهت که راضی شود بر بیچ ذره دون نفس وجود خود را
 و لکن چون که مریض بطوع در غیبت عبادت مبعوض را نمینمایند
 و سجده از برای سجود خود با استحقاق او نمیکند راضی شود از انقباض
 و اجتناب بر نفس آنکه سبب گردد بر ارتعاب و اطواع غلظت و کبر
 و اینهم نبوده الا از نفس وجود او و حسن و کرم و لطف
 در حمت او و الا اولم یزل و لا یزال خیز بوده از هر شتر و مستغفر
 بوده از کار مطلق و مخلوق و لکن چونکه مشاهده میفرماید که کار است
 بر توحید او خلق شده و کار محبوب مریض از این جهت است
 که امر میفرماید به عبادت عباد خود و محبوب میدارد در اینکار
 در هر ظهور و اضر رضوان آن کردند نظر کن این ظهور ظهور عبادت
 که در هزاره مقصد و مفاد و یک که شسته و هنوز از جهت سحر
 بتوریه که کتاب خود در آن ظهور بوده عالمند این نوع انبات
 انبات و نظر فرست و حال آنکه در هر ظهور رسایستند

قدت از برای سخنان آن طور فرام آمده و این خود بجز مستغفر و
 در ذکر ما مغنم و انقره انبات انبات محبوب قدر تدر و نظر
 نموده که خداوند عالم خلق نفرموده هیچ شتر را حمت و بر شتر را کبر
 فرموده اول اعتراف بوجدانیت خود را از او گرفته و بعد اقرار
 بظرف نفس خود را در آن نمود که خایر بوده و بعد با تجار نظر
 ظاهر گشته از ذره تا ذره در ذکر این رسم ذکر این حرف است
 در شسته در لیل و نهار عدد ها و مستحب شود که این هم امر است
 مشا و امر دیگر چگونه در حوال طین طرافت میکند که امر است بوده
 نظر امر نموده باشند آن که حکیم علی الاطلاق از حکمت امر دیگر
 میفرماید داد بوده بهترین عالمین و اگر محبوب تر است چه حکم فرمود
 مقرر میگردد و اگر فراموش نموده ادا جدار اینم بوده که از تو
 سؤال فرماید وهو الغفر الغفر

بسم الله الانور الانور
 تسبیح و تفسیر ذات محبوب
 لم یزل را سزاوار بوده و هست که لم یزل با استیصال استقلال ذاتی مقدر
 خود بوده و لا یزال با ستر فاع اجتماع کنه مقدر خود خواهد بود شناخته
 او را هیچ شرح شناختن دستا بشر نموده او را هیچ شرحی ستا بشر نموز

خلق فرموده هر شتر را از شتر بقدرت کامل خود و ابداع فرموده
 که شتر را از شتر ششست منفعت خود چه قدر تعالی است ب و قدر
 عزت او که هرگز از او بود نسبت من بشر و چه قدر تعالی است بسط
 غرضت او که هرگز از او بعد از آنست منزه حدیله شتر را و از شتر
 که ذلیل از اول تا اول الی آخر لا آخر خود او بر جمیع کائنات تعلق گرفته
 و سکر بلا شتر را در سزاوار که الی آخر لا آخر له فضا و ابداع هر
 شتر تعلق خواهر گشت منزله بوده غرضت را و از شتر که هرگز
 و قدرش بوده غرضت را و از قدرش هر تقدیرش و تعالی بود
 تسبیح او از تسبیح سایر سبوح و تعالی بوده همو تعالی او از تعالی هر
 که ذلیل عالم بوده بهر شتر قید وجود آن بلکه در اثبات علم او
 بد که تسلیم گردد و لا يزال قدرت او مستطیر بوده بر هر شتر
 ذکر مقدر و در مرتبه قدرت آن گردد که با استحقاق ذات مقدر
 او او را تسبیح و کلام استجواب کند مقدر او او را تسبیح خلق فرمود
 که تکلیفات را لا فخر ششست اولیه خود و چه قدر فرموده که موجود
 لا عن شتر زاده غرضت خود و قرار دهنده ششست خود را بمنطق
 شتر که اگر بنا نهی خلق نماید یک شتر زاده نموده و اگر بنا نهی
 غرضت نماید یک شتر زاده نخواهد بود و هر طور شتر حقیقت شتر
 صلوح بود قرار داده و شتر خلق را شتر بدورات حکم فرموده که اگر
 مستحکم شتر از شتر حقیقت سمت است و صفت و صفیبت در آنها

طاهر و پاک و نجیب نبود که شتر حق است مستند حمد
 او را شتر را فرموده بر هر ممکن است شتر را و غرضت خود بجان
 فرموده بعد از وجود است بطالع مجد خود تا آنکه هیچ شتر را عوفا
 او محبت گردد و کشترا غرضت بود نسبت آن مستطیع از
 فضا وجود گشته و شتر خلق نور را در آسمان خود بمنطق خود
 قرار داده که هیچ چه نسبت در آنجا است بده میگرد در تعالی
 تعالی و تعالی که در تعالی از شتر است شتر و عدت او با هر چه
 نموده و اینکه هرگز از اول تا اول او را با هم لواریت و الی آخر
 با هم هماریت خوانده و صغر نموده از شتر و ظهور است او یعنی
 بوده از مطالع تعلیمات آن در هر ظهور بر قب گشته در هر ظهور
 که فتن هرگز در آنجا بوده و شتر نفوس نوریه را بمنطق مصباح مشاهده
 که منصفه محترق و ما حول آن بان مستصیر و همچنین ادله منصفه را بنا
 در مقام نور بذروه غرضت گشته که جهت اسماک وجود در آنها
 نموده و بیده قدر ظهور است شتر حج گشته و کینونیات خود را
 نور نموده از برابر هدایت هر ممکنات تا آنکه هر بنا نهی گشته
 و بذروه غرضت مستطیع شده و بدانکه در خلق فرقان مقام نور
 مقام کلیدها بوده که در ادیه مرویه بعد از ذکر عظمت بذکر نور خدا
 خوانده و آن نور است که چون از برابر محمد رسول الله مستطیع گشته است
 شده و اول آن نور را مشاهده کن که عبادت نموده که نزدیک دهند

مجموعه استند که قدمت الصلوة و اتمت الزکوة فی آخره
اینها از جهت امور بود که در آنجا نسبت میدادند و الاطلا
مستک چگونه توانستند باشد حجت فاسد این نوع مسوک نماید
و حال آنکه در این خود خوانده بودند آنچه خداوند در قرآن نازل
فرموده و نیز قتر نفی نکاتنا قدر الناس علیها و با وجود علم باین علم
من قدر الله و خود را مؤمن بقرآن دانستن و با آنچه در بیان اولاد
رسول الله ظاهر شده بود از تبدیل و دادند کینویات خود را
بنار و در آن زمان کردند این حکم را در حق آنحضرت الا آنکه
علمای آن زمان تصور دادند چنانچه در یوم عاشورا بمقتضای نظر در
چند نایب بود که کار تلاوت قرآن مینمودند و امر مینمودند با آنچه
که مینمودند حال مراقب باشند در هر ظهوری که در عین ظهور نور
این قسم کار خارج میشوند و خود گمان میکنند که از جهت اقامه امر خدا
نموده در زمان آنکه هر چند این زمان نبوده بلکه آنهایی که در مقام
بوده کار و اعیان خلافت داشتند و بر خود میسندیده که حکم دین
حکم خدا نموده باشند و با وجود این نوع ممتحن شدند و بر روی
رفتند بفرس نصیر برادر بیهم و دست که در هر ظهور با اولاد حجت است
نور مستک گشته و بطور است قیام از ظهور بعد محجب نمائند زیرا که در
نزد هر ظهور بدو رسکان ظهور قیام نفر میگردند چنانچه نظر نموده در
ظهور که ظاهر شده آنچه با در د شده از رسکان ظهور قیام بوده

و حال آنکه تا ظهور نبی مدعی اثبات بوده و تمبر از نظر حال
باین سبب شده اند در یوم عین بظهور الله انفر کرد در حال
آنکه خود را اثبات میدانسته که گریه اشک تصور شود که با علی از
مؤمن باد و منتظر ظهور او و بعد که ظاهر شود یک نفس در سبیل او
نور گردد در سراغین با حق در حق او الله نور آیت و با بقدر
تا از نظر محجب بین امر به قدر رفیق است اگر چه تشبیه نموده است
که کور در ترفی بوده است و ادلاء نور اگر مراعی نگردد نیز
نخواهد شد الا آنکه بر استیصال ظاهر گردد در هر حقیقت که اثبات
کینویات نوریه در حجب نور میمانند و بگون نمایند و با نزل
خداوند موصوف نور بوده است اگر واقع شود ظهوری که در
آن حرفی بر شمس حقیقت واقع نشود که محبوب امر لامیرت بوده
و خولیه بود و آنکه واقع شود بعین حقیقت باطن نور است
نموده تا آنکه مبدل شود کینویات اثبات ظهور قیام نور ظهور
بعد و ذاتیات نور ظهور قیام نور ظهور بعد و محبوب داشته
خداوند ذکر این حرف را بعد از ذکر کلمتین سجود کرده در
قبر ذکر شده تا آنکه ذکر باشد از برادر اگر نیز تا قیامت است
بعد در آن قیامت شد این قیامت خلق محجب نگردد و با اولاد
من بظهور الله مهتر به در الله شده باشد و با نور شمس
حقیقت مستور گشته و با شرافات صبح از ل مستشرق تا آنکه

بیتفسر در بیچستان عبادت کرده باشد که در حدیث آمده است
هر کس با نیت نیک در هر یک از این شهرها باشد
خودش نیکتر شده باشد

بسم الله القادر القادر

تسبیح و تقدیر ذات حق فرموده که در این راه را سزاوارتر است که در این
استعمال ذات مقدس خود بوده و لا يزال به نفع استماع که مقصد خود
خواهد بود نشانده او را بیچتر است حق و سزاوارتر بوده از بیچتر
حق است باشد بودن خلق فرموده که هر کس را که از حق تقدیر است تقدیر
و جعفر فرموده که هر کس را که از حق تقدیر است تقدیر خود تا آنکه هر کس
از اول لا اول له الا آخر لا آخر له بفرقان که استغفر و توبه کند استغفر
و با خراف مظاهر ظهوران و او را مردنوا هر شش روز از تسبیح خود استغفر
گشته تا آنکه بیچتر در بیچستان از آنجا که بیچتر است از وجود او در حق
او ممنوع گشته و هر کس بدیده نضر وجود او شکر گشته و چون که بیچتر
در اسم های ظاهر گشته بخلیات باینه که هر چه ذات امکانیه که
را استغفر گشته تا آنکه کار بطور است شرق است حقیقت و مطلق
منشور گشته که الحمد لله ملکیت العلی ثم جبروت الالهی با کبریا
خبر خیر و فوق با یرض و فوق فوق با یرض الیه هو الیض فی الاخرة
والاولی و محبوب داشته ذکر این حرف را در ظاهر اسم بیچتر
نبار بعد ها در صین تلاوت این شهادت الاله لا اله الا هو است
ذات حرف السبع عبده و کلمته وان اول الهم اول خلقه قدر
بار الیض خنده بخلقون بعدد واحد است کفر به دل اگر ذکر اول شود
بعدد واحد از آنی که غایت کند و اگر ذکر آنی شود از ذکر کفایت

شود ولی در اولتین عدد واحد و در هر عدد با اولیه و نهادن
شده تا آنکه هر یک از آنها مستدر بوده و بنا بر حکم مقدر نشد و بنا
بآنچه مقدر شده از خود از عدد با از باقیه هر ذکر شده تا آنکه
هر یک از آنها مستدر کرده و از امر آن محسوب گشته و الله خیر العالَمین

بسم الله الاقرب الاقرب

ترفع و تنسیع ذات محبوب لم نزل را سزاوار بوده و هست که
از اول لا اول له با استقلال استجلال ذات مقدر خود بوده و
آخر لا آخر له با ارتفاع امتناع که مقدر خود خوار بود لم نزل در غیر
زل و قدر لم نزل مقدر بوده از کما با خلق و منزله بوده از کما
بخلق و معالی بوده از وصف کما ممکنات و تعالی بوده فوق کما
ذرات نشاخته و ارحم شرافتن مبعوث و ستایش نموده او را
حق ستایش نمودن مبعوث شد بعد از آنکه کما آنچه ممکن است در امکان
او را عارف و آنچه تصور است در اختراع او را عابد بوده و خود
بود ولی این قدر استحقاق ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدر
و او اجد و انتمز بوده از آنکه استحقاق کما ممکنات به پیشش او مقدر
کرد و عرفان کما کائنات بمردوشت ان مذکور گردد چه قدر تعالی

خلق قد سواد که کما ذرات از اول لا اول له الی آخر لا آخر له را سزاوار
نموده و چه قدر تعالیست ارتفاع جلال ان که کما از اول لا اول له
الی آخر لا آخر له او را عبادت نموده بر اینکه نموده الیه غیر از ان
پیشتر و سزاوار آن ربی استحقاق و عرفان و عبادت و ایقان احد
بلا مشر مراد و سزاوار بوده و هست که کما ممکنات را لا از مشیت
خود ابداع فرموده تا آنکه نصیب در زده حساب و خط عرفان
او مقدر شده و در هیچ شان نموده که بر خلق خود از قبیل خود کمتر
دار داده که احد نکو بر امر در رضا الیه چه بود با خول بود در
اول لا اول له کما به مشیت اولیه خلق فرموده و الی آخر لا آخر له
بمشیت اولیه خلق خواهد فرمود و مشیت اولیه را منزه تر عرض
کنیم که اگر بالا بنایه طلوع و غروب نماید متعدد میگردد و همچنین
مشیت اولیه را بالا بنایه در این عالم ظاهر گردد بدل علی الله بوده و
هست و ظاهر در آنها مبدل نمیکرد اگر جمیع اعراض تبدیل بشود چنانچه
از اول لا اول له الی امروز سنت اعراض ظهور الیه پس بوده که در هر
ظهور با سطر ظاهر شده و خداوند غرض مظهر آنها بوده و آنها تا آنکه
بالمه و کما فاعند بانها و در آنها حجت آنها دیده نمیشود بلکه در کما حجت
و عدت ظاهر بوده و هست نظر کنیم که هیچ رسولی آمده که خلق را با سطر غیر
خداوند غرض مبدل نماید زیرا که در آنها غیر ظهور الیه ظاهر و در
اول و آخر بوده مثلا ظهور بسم نوح و ظهور بسم ابراهیم و ظهور

و نه در جبار دیده میشود البتة که کسی در رتبه آن مرتبه است
 که دلالت میکند ابرضا شوند و همچنین بر اسماء و امانت شده
 کفر و سما هر سمر را در رتبه خود آن کس همین و کلام سما
 با سمیات آنها الله در اسم و ذم الله و الی الله مشاهده کفر
 نمیتوانی مشاهده این مطلب را نمود الا آنکه در هر ظهور هر
 ادلاء انظور را در ظاهر شجره حقیقت مشاهده نمائی مثلاً در
 ظهور من بظلمه الله یکم از برای او آب میدهد مرآت
 کسینویت او هو الابق میگوید و یکی منع میکند مرآت کسینویت
 ان هو الابق میگوید و یکی عطاء میکند مرآت کسینویت او
 هو المعطر میگوید و همچنین در کلام اسماء و صفات جبار کن
 فقط الهیه و طیفه را بنده را در هر کن در هر ظهور از ادلاء ظاهر
 در انظور که در که از ادلاء امر و خلق شور که اگر نماند و اگر
 ادلاء ظهور قیام بود لا شریک شوی مشرک که مرینی که در هر ظهور
 جده مظاهر فخر ظاهر در انظور شدند و در نزد ظهور اخر
 چونکه مظهر و ظاهر آن ظهور شدند منسوب الی الله افعال آنها
 نکشت و کماله دن الله شدند و در هر ظهور او لا سمر کن که
 بحجت انظور مستبصر شور و حجت را دلخواه خود قرارده بلکه
 آنچه خداوند خواسته قرار دهد را ضرر شو که اگر دلخواه خود قرار
 دهد مثلت شد اعم سابقه خواهد شد در دیده ظهور محجب

خواهر نماند بدان که ایمان تو که فرخ دخول در دین است از
 رضای خداوند است چگونه سبب دخول تو در دین دلخواه تو است
 آنچه خداوند خواسته است هر سبب و مقدر و مقدره بین مقدر
 دقیق و لطیف است که کل از برای رضای خداوند نیچو اینست در ظاهر
 دین شود و له سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرار
 میدهند و در هر ظهور اول اقدام ظهور قیام از این سبب هم هست
 زیرا که متوسل اگر همچو موسس را در نزد تلبس دیده بودند احد
 محجب نمیشد و همچنین است بمسیر اگر در نزد رسول الله دیده بودند
 یک نفر از نصاری محجب نمینامد و همچنین در هر ظهور مشایخ
 و بین که جوهر یا بقوم به الذی کل چه چیز است یا غیر رضا الله
 بوده یا هست و ان در هر ظهور ستر ضرتو نه برضا خود بیان
 دید که حجت حق الله در هر ظهور بالغ و کامل همه دست و
 حجت که فرقی الله همه با یکدیگر از ادعای خودند تا اثبات قدرت
 نفس ظاهر در انظور مستقیمت گردد بعد از آنکه این را یافته و در
 در هر ظهور چه داد چه مالانهاست مسترض باشد لم دم کمود آنچه ظاهر
 ظاهر میشود بنظر وحدت مشاهده کفر نه بنظر کثرت و در هر ظهور
 در صقع خود حکم کن تا آنکه در نفس انظور و نه در بطون انظور
 در حرف متعارض بنظر نظر کن در هر ظهور که سکبان انظور
 چند اختلاف میکنند دیده اختلاف کار ظهور آن است

که از صاحب آن ظهور ظاهر شده هر یک بطور سیر میکنند و از
دیگر محجب میماند اینست که اختلاف در بر ظهور واقع شود
و حال آنکه خداوند هیچ چیزی را در هیچ ظهورش اختلاف نر
نفرموده و هر را بر استناد و جناب امر فرموده زیرا که تود
این ظهور که مختلف میشود ثمره آن در ظهور دیگر الی الله راجع شود
که از نفس علت اگر تربیت خداست که اگر مطلق عالم شد مودی
که اختلاف کم بهتر بود با آنکه عالم شد و اختلاف ظاهر بود
و ضرر قیامت دیگر بادلاء انظور بهتر شد نظر کم در ظهور
انجیر که چند فرق شده نیز در زمان ظهور رسول الله صین
سبب از ایمان با و محجب مانده و حال آنکه در زمان ظهور
آنحضرت بمقتضی از علما رضایان آوردند و اگر کل
متحد بودند در ظهورات انجیلیه که بمشتران بمقتضی ایمان
میآوردند سبب نشد مگر همان اختلافی که گمان خودست
هم رسیده بود زیرا که الله نموده بودند بلکه هر یک با ظاهر آنکه
حق برید فرمت است یک نوع اختلاف نمود و هر روزه
عشر گذشت و رفت و طین شد و ثمره آن ماند در الله
در بوم ظهور رسول الله راجع شد حال همین که این اختلاف
چه نفع ادر رسانیده و همچنین در فرقان نظر کم که چقدر
تخلف شده بودند و ادل ظهور نقطه بیان یک طایفه از اینج

هو ایضا تمام آن نمودند و در یکی از سبب همین محجب ماند
که ما در دنیا غیر از الله استیم و این قدر حیوانند که کسب میکنند
در بر ظهور این اختلافات رایج میشود نفس ظهور و همینقدر که
صاحب ظهور ظاهر شد که اختلافات بر او عرض میشود نسبت
کلیه آن سوا بوده است و آنچه که حکم فرماید محقق بقیامت میکند
و آنچه را که نکر فرماید محقق بدون جنس میبرد و عالم ارض علی بر هیچ
یقین در دین خود نموده و باین سبب ممتد الظاهر در انظور شده
و ما بقدر خود که مسلک ایشان غیر علم و یقین بوده بهین محجب مانده
و از آنچه از بر سران خلق شده محروم و اگر کسی بر این منبج میبودند
بهر شرف هدایت ممتد میشدند حال در هر ظهور اگر عالم است
خود را فرارده که اختلاف واقع نشود و اگر واقع شد از آنجا
که احاطه قلب ندارند که هر شتر را در خارج خود مشاهده نمایند حکمت الهیه
و لطیفه بانیه رافع آن اختلاف شده و هیچیک را ندانند و
این از صفت از وجود و از از صفت از وجود حکم نموده تا آنکه هر
منبج واحد تربیت شده تا ظهور دیگر لعل در انظور باین سبب که
بشرف هدایت سننیر گردند که این افضل هر احوال بوده در هر
ظهور دل نه اینست که امر الله مختلف شود با آنکه حق از آن
واحد تجاوز نماید مثلا نظر کم در ظهور فرقان حکم الهی بر هر
صلوة جمعه بود حال حکم الله تا قیامت دیگر همین بوده و آنها

که غیر از این حکم نموده محبت از حکم انظور گشته و محبت بر آنها
 همانانی که بعلم و جوب عام بوده و آنجائی که نهر از آنکه بوده
 در مقام تقیه بوده نه آنست که حکم مختلف شود بلکه مورد مختلف
 شده که حکم مختلف شده و صلوة جمعه در جابر خود بوده و حکم
 تقیه در جابر خود بین که جعفر را اعمال در فصد شب و روز
 جمعه نازل شده و جمعه را جمعه گفته مگر اینکه مراجه است که
 حکایت میکند از مقام جمع الجمع که مقام نقطه اولی باشد
 که هر اول در اینجا مخزون بجهت است و کار آید که بدل بر او است
 مستعظم امر الله میشوند و در مقامیکه بوم جمعه از برابر خلق
 شده مستعبر و مستعبر میشوند حال اینست حد خلق در هر
 ظهور و تو که در بیانی مفروض شو بعلم و عمل خود که امتحان در
 بوم من بظهور الله میشود اگر از روز نجات یافتن ایمان باد
 بیال بر ایمان بخود والا اگر عالم مشرکی از علماء نصاریخ و زور
 بود و اگر غیر عالم مشرکی دیگر از آنها بلکه چون در ظهور فاصله
 میکرد و مفاصت بعدتر میکرد اگر مستعبر باشد و اگر مستعبر
 شد که او نیز میگردد بر عالمایحصر و هیچ نعمتی مشرکین نموده و
 نیست که در هر ظهور بعد بظاهر در انظور مستعبر و در انظور
 ان بظهور عدت در کار کثرت استنظر و در هر ظهور را در
 حین ظهور مستعبر و الایرود استجا که عرب نیزه دراخته اگر

انفا سکن انظور باشد نجات ده خود را بعقد و ادراک که
 در تو خلق فرموده که اینست غیر اینج و ما بینک احدی است
 راسه خیرها در و دگیر

بسم الله الرحمن الرحيم
 تسبیح و تقدیس ذات مرقوم در اول نماز واجب است که در
 استقبال استقبال ذات مقدس خود بجهت و انزال با سرفراخ
 استماع کند مقدس خود خواهد بود شناخته او را هیچ ترحم
 شناختن و ستایش نموده او را هیچ ترحم ستایش نمودن از
 برابر او ادای نموده و آخر سخن بود زیرا که اول بجهت او اول
 میگردد و آخر بجهت آخر در خلق توحید معرفت خود را
 ثابت فرموده از ملوچ و غیبه و مومض خود و الا چگونه نایق
 میگردد عدد بجهت برهان و توحید قدم صرف بیچ فضلی
 در حق مملکت اعظم از عرفان او نموده و بخوبی و از برای
 خلق خود اولی قرار بدهد و آخر قرار بخوبی براد که تعطیل و فضا
 بر قلب که خطور نماید و از اول لا اول له عالم بجهت شرف و قادر
 بوده بر برتر و الی آخر لا آخر له عالم است بر هر شرف و قادر خواهد بود
 بر برتر و بدانکه از برای معرفت او دو مقام در صفت است
 ظاهری که است یک مقام صرف تقدیس و سازج تزیه که در آن مقام
 توصیف بر صفت و نعمت نعمت سزاوار نموده و تقدیس
 از کمال اسماء و نزهه بوده از کمال امثال و ان مقام است که در آن
 اشاره فرموده سبحانه الله عما یصفون یعنی آنکه خداوند نزهه
 بوده و تقدیس بر صفت عباد خود چگونه از چون وصف

ایشان در این مقام تسبیح و تقدیس از تقدیس تزیه
 از تزیه و تکمیل و تکمیل تزیه از تزیه و امتثال این عبارات
 مجتهد موصوف و معروف میگردد زیرا که فوق این کلام
 جاری میگردد و الا او مقدس همه از تقدیس چگونه و در آن اعتبار
 و نزهه همه از تزیه چگونه و در آن تزیه و این مقام تفرده ذات
 بجهت و توحید سازج صرف است که هر اسماء طالعند
 حول مثبت او و بهر امثال ملند بر عزت او چنانچه بر منبر
 این مقام را ظاهر اربعین فوارت هرگاه ناظر در اسماء با ک
 و تصور هم خواننده که کبیر و را و الله عابد و لدون الله بهانه
 و مقام دیگر مقام است که موصوف بجهت وصف میگردد و مست
 بجهت نعمت و ان مقام است که میگویند یک اسماء از کلمات
 الامثال العلیا بسرا از اسم الوهیت تا آخر مراتب اسماء ذکر
 میکند و او را با اسم زرعان در نعمتها مراتب و سلطان در اعلا
 مراتب بخواند و این مقام در ظاهر ان مقام است که جوهر از
 خواهر نظر کن که هر اسماء دل بر وحدت ذات بجهت دارد
 بوده و احد احد در فرد و هر و قیوم و الی آخر ما یکن ان بکر
 و اگر خواهر بعین این را مشاهده نماید نظر کن در ظهور محمد که تکرار
 آن ظاهر است آنچه در ظاهر است دل بر او اسم ملک و ملکیت
 در یک تسبیح میگویند سفید که دارد بود در یک تسبیح نوشته بود (در سوره)

و اسم زارع در رعیت و با بنیما در حد وجود خود درین
 چونکه در مکان است و هنوز تکون نیامده ظاهر میزند
 بعد خود مشایخه بکنر این در مقام است که ناظر در سجاسما و کبر
 ده گاه سائر در بحر خلق با شمر معرفت در هر خود معرفت
 است که ظاهر در ظهور باشد که مراد رسد الله باشد -
 و از برای آن شمس در مقام است در معرفت از برای خلق یک مقام
 اینکه مادون آن بر آتند نرداو و او خود را وصف میکنند
 خود در خود از شمس در مرایا نزه میدانند -
 در یک مقام نفس خود را موصوف میکردند شمس در مرایا
 مشایخه میگویی منم بدیع اول و منم فوج و منم ابراهیم و منم نور
 و منم عیسی و منم محمد و همچنین کبر انبیا را ذکر میفرماید بلکه در
 تنزل سید بود در حق شرف هم ذکر میفرماید شد اینکه در حدیث
 دیده که میفرماید من سرور منا کبر سرفه این مقام ظهور حضور
 اوست در حق مرایا والا او مقدس است در مقام نسبت از برای
 و این در معرفت از معرفت در المقارن در مقام است بر
 معرفت ذات سجت که سائر در سجاسما و بان وجه ناظر در
 در بحر خلق با این وجه ناظر داول ظاهر نگردد الا شانه و ثانی
 بنظر الله وجود خود نماند سائر در الا باول و مقام ثانی بعینه
 در بحر خلق شد مقام است که ذات نسبت میدید بر خود اسما خود را

میگوید منم عالم منم قادر منم فرد منم احد منم صد منم حرم منم قیوم
 و حال آنکه در کلمات خود مقدس بود در هر ظهور است که
 بظاهر در آن ظهور که بر معرفت تو منحصر است بان نظر کن در
 فرقان آنچه امروز از معارف است بهر است تحقق آن بوجود رسول
 آمده است و اگر لطیف نظر باشی تحقق هر این معارف را با
 نعمت آن منبر نیاید که هر معارف این فرقان تنه میگردند و عرفا
 و فرقان کلام است که از آن حضرت ظاهر شده منم قیوم الله حال این
 که این زمان حضور بکلام او قائمند که اثر نعمت آن باشد و همین
 این غیر حضور بکلام میگردد کتاب منبند قائمند و سبب وجود
 هر یک کلام زیاده نیست و بعین انصاف نظر کن از روی سبب
 خود را شناخته هیچ چیز را ضرر نرسان خود شده غیر از آنکه کلام
 دیده در کتب چیزی که مشاهده نموده ندانم غیر از این چیزی
 نبوده است چه در زمان حضور وجه در زمان غیر حضور فرق این است
 که در زمان حضور از صاحب کلام کلام او را شنوید در زمان
 غیر حضور کلام او را در کتب مینویسید همین قسم که در زمان حضور
 بکلام او خلق میشود همین قسم در زمان غیر حضور هم آنچه در
 کتب است خلق میشود و کتب الله در هر شان حرم بوده و خوب
 بود حال انصاف ده چه فرق است و قدر که فرقان را دید را دیده
 بیان را دید سائر اینکه بوسیله کتاب منم فی حق الله را سبب اگر

که قدر شکرش دستبرد او خود که اگر در نصیرت یک کتاب
 دیده که کتب که پیشترستون میسر و حالت که منع است که
 هر ظهور غیر از یک کتاب حجت گردد که هر ادا و عا هر گردند
 و اگر حجت گردد در ظاهر او حجت میگردد و ظاهر در اول
 ظاهر در اول حجت است و ظاهر در ظهورات را شکرش زده شده
 که اگر بالا نهایت طلوع و غروب نماید یک شمس زباده نبوده و ظهور
 بود و هر شمس یکسند در هر ظهور با مراد است و از برادر است
 نظر که در ظهور شرکان که هر شمس در روز یکسند قائم است با رسول
 اله^ص در ظهور آخر که هر راجع شده بان از برادر رسول اله^ص ثابت
 میگردد و الاجزاء هوشده و فانی زیرا که از برادر خلق سبیل سبیل
 ذات غیب نبوده و نسبت الابطران همین قسم که ما نیز از خدا
 از مظهران ظاهر میگردد مایصمد الاله هم بسور او متبر می شود
 غیر از این از اول تا اول سبیل نبوده و الاخر لا اخر سبیل است
 و اینها که مرید خدا را میخواهند و ما بین خود و خدا خود را نمی بینند
 هر دو هوار ویم و خیالند میخواهند کسر را که فرشانند و اگر
 کشید بیدانید این بخوانند آنها از امر رسول اله^ص شده و همین
 خود این همه خوانند آنها هم راجع میگردد با مظهر حقیقت در هر ظهور
 که مظهر حقیقت ظاهر میگردد ظهورات لیس را حکم افاء میفرماید
 زیرا که هر از برادر عالمند همین قدر که نشناختند حکم افاء

حق نمایند و کمال نصیح را در حق مکان انظور میفرماید که
 تمهید از اسرار و تشریح رضوان میفرماید و در ظهور آخر که خود را
 میثما سازد میسند که بعد از آنکه هر شب در روز ظهور است
 او خواسته و از بار بانه و انقدر رضوان می شود و هر چه
 در اندام حجاب در دامن عرفان شوند و خود را از حجاب
 عرفان ممنوع میکنند و حال آنکه شب در روز از برادر
 در حیات خلق حجت دین است که انرا احجاب از ان دهد در
 ان از ان دین مثلا نظیر نبوده در حروف تجسیم آنها که تبیینند
 حدود و غیره را مکان ان حجت نبوده اند و انما که محجب مانده
 مکان انرا انظور بجهت و انرا انظور در روز ظهور
 رسول اله^ص هر دو آنکشت از برادر آنها و همین در هر ظهور بعدی
 ظهور قهر این حکم را دارد الا انکه از صاحب ظهور بعد از ظهور
 بودن ان شود که انوقت حجت میگردد و نظر کنیز این خلق که کار
 ناسپینند و شکر هر یک شکر زیاد نیست که ان شکر حقیقت است
 که در ظهور که ظهور میخورد اتمام الله را بچرازه الاله اسماء و
 عباد که بدلیل و حکمت در ظهور الله و انقدر میگردد که انها اخر
 و انقدر قدرند از ذکر و وصف زیرا که کیسویات انها در
 مقام مراتب اسماء بجهت دست و ظاهر انها در مقام دلالت
 در هر شکر ما فخر چنین بود در یقین شکر بجهت هر طور

بیشتر تحقیقت بوده و خولبر بود و در آنها نیست الا شکر که
 در مراتب است در هر ظهور بانها در هر ظاهر میگردد و از برای
 آنها با هر میشود و اینجاست صفت سر حد شکر الاله و اسماء
 و صفات که در مضاف ظاهر لم یکن الا شکر المحققه و ادلائها باین
 آن میگردد و در هر اثر که نظر میکنی هر مابین خود و خدا خود
 طالب حق میبیند و دست میدارند رضا خدا را و دوست
 رضا خدا را محبوب میدانند و حال آنکه برخلاف واقع
 کرده و میکنند نظر کن در حرف زبور و بعد در حرف
 توره و بعد در حرف انجیل و بعد در حرف و قال
 و بعد در حرف بیان و بعد در حرف کتاب منظره الله
 که از اعمال و ادانی آن کار چنین پندارند که طالب رضا را
 بستند و در این خورد سحر و سبقتند و حال آنکه شکر
 در زود ظاهر بعد از نظیره الله عز و که بمنز شکر حرف کتب قدرت
 نزد ادلاء بیان چگونه محبت آنها را ظاهر میبیند بعد از شکر
 مشاهده کن که من تمام در هر ظهور در ظهور بعد لا شکر میشود
 خلق را انجیل من منم نم نوزد و در الواقع خود را مابین خود و خدا
 محتاط در این خود میدانستند و آنقدر که رسول الله ظاهر شد
 غیر از بهضاد نظر مابعد نبی خود را شناختند ما بقدر در منم خود
 بستند و خود را مابین خود و خدا سبقت در این خود میباید

سال بین کرد و لا آنها بقدر یک جناح بعوضه وزن دارد و ظهور
 بعد از انجیل و همین قسم بین و در ظهور بیان بر همین قسم در
 ظهور من بظهور الله هم همین قسم و کول این من منما خلق را
 محو که بقدر یک جو وزن ندارد و قهر از فیه را منم بود فیه
 بین شد آنکه اگر نصیر در درین رسول الله بود میدید که مابین
 اینجاست عیسای خرد از همان بقدر نظر صراط حقیقتا میسند در
 فرقان شریف و آن حد و شکر مراد موت را که در ظهور بیان
 اسماء خود را الا نهایت فرمود و ادلاء خود را لا یحصر و اینجاست
 مطرز با نواع طرز الهوتیه فرموده و کور لم یزل و لا یزال در تری
 طریقه از بر رخا که در کنند جنت من نظیره الله را دان جنت
 بان جنت که نازل برسانند بلا تبذیر و تغییر -
 در جمله مواهیر که حضرت لم یزل نقطه بیان عطا فرموده علم
 انفس واحد که گویند را در عالم حرف بعین یقین مشاهده نمایند
 و این محبت کامله بر کمال عبادات و از محو دنیا علم الهی بود
 که حال نازل نظر نموده و اغوشت از هر علم بر این علم نازل شد
 که کتب و نازل خولبر شد و از این علم است که لمر و الهکم الله
 قبل نازل شد در میان ظاهر بر بوبیت در نظر این آیه در ابواب
 جنت و بهر قسم در ناز علیها تسعة عشر و بیان آن قدر در
 کلمات جویشده و نشاء الله در خود بیان نجوم و آنکه خود را

مقرر قول آنکه هر شتر از حروف ثمانية و عشره خارج نیست جز
 قسم هم تکوین هر شتر از معانی این حروف خارج نیست و این
 حروف را حق سبحانه و تعالی در اینزه درجه جمع فرموده و علم
 خود در آنرا بیک مرتبه اولیه که نشان اول است قرار داده که
 ظاهر بیکرها باشد و باطن واد در ظاهر این مکتوب بیکر
 جهر فرموده در سجاساء و میت تو اولی شد زیرا که نهم آئینها
 اسم استغاثت بوده و نظر که در میانها شود استنباط این مطلب
 برخواهد بود و نازل شد این علم در میانها الا از راه
 استدلال اولو بیان از برادر خیر آنها در بیان آنکه هر قرآن حکیم
 میشود که در نقطه باشد و از آن ظاهر گردد و حال آنکه خلق
 عالم آنکه در کتاب است قهر آنچه ذکر می نمودند محض عرفان باقی
 بود دلیل سخن و حجت بر من نبود ولی حالت سمعت سخن و
 دلیل بر من ثابت شده باین نوع علم و بیان حفظ نمون آن
 کسبیک و عطا نموده او را بمن لایعرف قدره فان پدر آن
 جهر الجولهر لاینفران بلکه الا اولو الجولهر -

و برآت مدله علی الله نموده که صورت بسیار نگاه داشته
 و استنباط اسماء آخر فرموده الی یوم بین الله اسرار التکلیف
 و یوم فیها من هبارة انه فضل

کرم